

جایگاه ژئوپلیتیکی خاورمیانه در جهان و ژئواستراتژیک کردستان در خاورمیانه*

خانی گالبات

”

یکی از مهم‌ترین مناطق ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیک در جهان، خاورمیانه است. بین‌النهرین (مزوپوتامیا) با موضع نگاری امروزی، بخش اعظم سرزمین کردستان که بخش‌های از آن در کشورهای ترکیه، سوریه و عراق فعلی واقع شده است، در کنار دره‌ی رودخانه‌ی نیل از تاریخ باستان تا کنون مهم‌ترین مناطقی‌اند که در شکل‌گیری تمدن بشریت نقش اساسی داشته‌اند. خاورمیانه از جهان باستان تا زمان ظهور اسلام و جنگ‌های صلیبی، تهاجم ناپلئون و بریتانیا، از دوران دو جنگ جهانی تا دوران معاصر، مهم‌ترین مناطق نفوذ قدرت‌های بزرگ زمان بوده است که همین مسئله به شکاف‌های داخلی عمیقی در منطقه منتهی شده است.

“

در این مبحث برای اولین بار - حداقل در آثار نوشتاری که منسوب به نگارنده است - از اصطلاح «کشورهای چهارگانه» استفاده می‌شود که به چهار کشور کلیدی و استراتژیک خاورمیانه، ایران، عراق، ترکیه و سوریه اشاره دارد. هر یک از این کشورها بخشی از سرزمین کردستان را در مرزهای مشترک در تصرف عدوانی یا به امر واقع در اشغال خود دارند. به اصطلاح کردی، کشورهای چوارقوئی (چهارگوشه). زیرا تقسیم کردستان به چهار بخش با خواست و اراده‌ی ملت کرد نبوده بلکه این کار توسط استعمار انجام گرفته است. هم‌چنین بخش‌های از سرزمین کردستان که در اشغال هر یک از این کشورهاست، برخلاف عرف معمول نه به عنوان کردستان ایران یا ترکیه، سوپه و یا عراق نام برده می‌شود، بلکه با جهات و مشخصات جغرافیایی چهارگانه، شمال در تصرف ترکیه، جنوب در تصرف عراق، شرق در تصرف ایران و غرب در تصرف سوریه نام برده می‌شود.

یکی از مهم‌ترین مناطق ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیک در جهان، خاورمیانه است. بین‌النهرین (مزوپوتامیا) با موضع نگاری امروزی، بخش اعظم سرزمین کردستان که بخش‌های از آن در کشورهای ترکیه، سوریه و عراق فعلی واقع شده است، در کنار دره‌ی رودخانه‌ی نیل از تاریخ باستان تا کنون مهم‌ترین مناطقی‌اند که در شکل‌گیری تمدن بشریت نقش اساسی داشته‌اند. خاورمیانه از جهان باستان تا زمان ظهور اسلام و جنگ‌های صلیبی، تهاجم ناپلئون و بریتانیا، از دوران دو جنگ جهانی تا دوران معاصر، مهم‌ترین مناطق نفوذ قدرت‌های بزرگ زمان بوده است که همین مسئله به شکاف‌های داخلی عمیقی در منطقه منتهی شده است.

مسلمانان سنی و شیعه، مسیحیان، پهلویان، اعراب، ترک‌ها، فارس‌ها، آذری‌ها، کردها، دروزی‌ها، علوی‌ها، مارونی‌ها، سیاهان

نیل و اعراب سودانی، بادیه‌نشین‌ها، دهقانان، کارگران، بنیادگرایان مذهبی، سکولارها تا اقوام مختلف افغانستان و پاکستان، همگی بخشی‌های از آینده‌ی خاورمیانه‌اند. به دلیل عدم شکل‌گیری جوامع سیاسی، آزادی و دموکراسی، این تفاوت‌مندی‌ها نه توانسته‌اند کلیت‌مندی‌ای را تشکیل دهند. در یکدیگر تداخل دارند اما به دلیل تضادهای ملی، قومی، مذهبی، طبقاتی، فرهنگی، زبانی در یک چارچوب ملی نمی‌گنجند. منابع کمیاب آب و زمین‌های قابل کشت، منابع نفت و گاز طبیعی، اختلافات فوق را تشدید کرده است.

هم‌اکنون در خاورمیانه بنیادگرایی مذهبی و تروریسم حاصل از آن - در آن چه که به عنوان بهار غربی خوانده می‌شود - به سلاحی برای ساقط کردن رژیم‌های موجود و سرکوبی نیروهای انقلابی - دموکراتیک و تحمیل نظام‌های خاص سیاسی - ایدئولوژیکی یا مذهبی تبدیل شده است. نظیر آن چه که در افغانستان، پاکستان، ایران، سوریه، عراق، لیبی، مصر، یمن و غیره روی می‌دهد و ما شاهد تلاش نیروهای بنیادگرایی هستیم.

جغرافیایی سیاسی خاورمیانه، مدام در حال دگرگونی بوده است. بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی و ظهور واحدهای سیاسی مستقل بنام کشورهای عربی در کنار ایران به عنوان سرزمینی تاریخی، شاهد شرایط ژئوپلیتیکی پایدار نه تنها در دراز مدت بلکه حتی در کوتاه مدت هم نبوده‌ایم. بعد از انقلاب ایران و خروج این کشور از مدار غرب، جایگاه ژئوپلیتیکی خاورمیانه دچار دگرگونی‌های اساسی شد. این دگرگونی بعد از پایان جنگ سرد در سال ۱۹۹۱ و فروپاشی شوروی باز هم به طور اساسی تغییر کرد. در واقع تقسیم خاورمیانه به مناطق نفوذ دیگر مطرح نبود. از آن تاریخ تاکنون در اساس ناتو یک‌تاز میدان است. هرچند که روسیه و چین در مورد سوریه تحرک جدیدی از خود نشان دادند.



اکنون جغرافیایی سیاسی خاورمیانه به طور بسیار جدی و عمیق و در زمان‌های کوتاه به نحوی در حال دگرگونی است که نمی‌توان یک ارزیابی ژئوپلیتیکی حتی کوتاه مدت از آن به عمل آورد. بعد از انقلاب ایران، جنگ ایران و عراق، حمله‌ی عراق به کویت و به دنبال آن دو جنگ عمده در خلیج فارس؛ انقلاب در تونس، مصر، لیبی، اوضاع سوریه، بحرین، یمن و غیره، همه چیز را در خاورمیانه دگرگون ساخته‌اند. گسترش و عمق یافتن جنبش گرد در سراسر سرزمین کردستان بویژه در غرب و شمال کردستان و زمزمه‌های استقلال کردستان، کشورهای چهارگانه را سراسیمه کرده است. رشد بنیادگرایی سنی‌گری در خاورمیانه و خصوصاً در عراق، سوریه و ترکیه و لیبی و بنیادگرایی شیعی در ایران، عراق و یمن و تصرف مناطق و بنادر استراتژیک آن کشور بویژه در تنگه‌ی باب‌المندب همه چیز را دگرگون ساخته‌اند. تغییر احتمالی حکومت در سوریه و آلترناتیو جایگزین، روند اوضاع در یمن و دخالت ایران و عربستان در آن، موضوع هسته‌ای ایران، آینده‌ی ایران و اسرائیل و اختلافات عمیق ایران و ترکیه بر سر آینده‌ی سوریه، به این دگرگونی‌ها و اوضاع بحرانی و آشفته بازهم دامن خواهد زد.

بنابراین نمی‌توان شرایط و اوضاع ژئوپلیتیکی خاورمیانه را حداقل در کوتاه مدت در اوضاعی با ثبات و پایدار تحلیل کرد. هر ارزیابی‌ای از این موضوع نسبی خواهد بود. در واقع، تعریف جایگاه ژئوپلیتیکی خاورمیانه بعد از انقلاب ایران و تحولات بلوک شرق، فروریختن دیوار برلین و طرح موضوع «نظم جهانی جدید» از سوی غرب، مفهوم سنتی خود را از دست داده است. از این لحاظ آنچه که در صفحات بعدی به عنوان جایگاه ژئوپلیتیک خاورمیانه خواهد آمد، بیشتر متکی بر تاریخچه‌ی ژئوپلیتیکی خاورمیانه است تا بیان وضع موجود. بدون آشنایی و آگاهی از

این تاریخچه و ریشه‌های آن نمی‌توان شرایط و اوضاع فعلی را نیز به درستی درک و تحلیل کرد.

خاورمیانه با سه قاره‌ی جهان قدیم ارتباط دارد، راه‌های آبی و خاکی آن دارای اهمیت استراتژیک‌اند، راه‌های فوق و منابع نفتی موجب توجه قدرت‌های بزرگ به آن شده است. قدرت‌های فوق در راستای دسترسی به منابع فوق، به اختلافات بین اقوام، فرهنگ‌ها، زبان‌ها، مذاهب، دامن زده‌اند.

مهم‌ترین ویژگی خاورمیانه جغرافیای آن است که تقریباً به طور کامل در احاطه‌ی پنج دریای مهم می‌باشد- دریای مازندران، دریاهای سیاه، مدیترانه‌ی شرقی، دریای سرخ، خلیج‌های عدن و فارس. این آب‌ها نه تنها تعریف‌کننده‌ی خاورمیانه هستند، بلکه هم‌چنین به لحاظ استراتژیکی برای قدرت‌های خارجی که در گذشته نیز به دنبال کنترل بر آن‌ها بوده‌اند، مهم می‌باشد. خاورمیانه شامل سه منطقه، از شرق به غرب می‌باشد- کوهستان شمالی، میانی و بیابان جنوبی. هر یک از این مناطق ویژگی‌های فیزیکی متمایزی دارند که بر توسعه‌ی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی آن تأثیر گذار بوده است.

منطقه‌ی کوهستان شمالی، کوهستان‌های بلند، درهم پیچیده و حتی زلزله خیز می‌باشد که بخشی از سیستم آلپ- هیمالایا بوده و فلات‌های بلند نواحی داخلی را احاطه کرده است. اکثر بخش‌های ترکیه، ایران، سوریه و عراق و تمامی افغانستان در این منطقه قرار دارند. سرزمین کردستان به عنوان قلب (هارتلند= قلب زمین) یک سرزمین به هم پیوسته (از لحاظ جغرافیای طبیعی نه جغرافیای سیاسی) در مرکزی قرار گرفته است که سرزمین‌های پیرامون آن «کشورهای چهارگانه» را تشکیل می‌دهد. بخش‌های از ترکیه که خارج از سرزمین کوهستانی کردستان قرار دارند، به حاشیه‌ی ساحلی و

باریک دریای اژه و مدیترانه و دشت‌های جنوب شرقی آن در بین‌النهرین - سرزمین تاریخی آبا و اجداد کردها - به بخشی از منطقه‌ی میانی مربوط می‌شود.

منطقه‌ی کوهستانی بسیار وسیع بوده که تقریباً یک و نیم میلیون مایل مربع وسعت دارد و در حال حاضر، صدها میلیون انسان در آن جا سکونت دارند. هر کدام از کشورهای ترکیه، سوریه، عراق و ایران، علاوه بر کردها که به دنبال کسب استقلال خوداند، اقلیت‌های دیگری را نیز در بر می‌گیرند. سرزمین باستانی کردستان در هلالی از فلات‌ها و کوهستان‌های آناتولی شرقی تا شمال شرقی عراق و شمال غربی ایران و شمال شرقی سوریه و بخش‌های از خاک ارمنستان را در بر می‌گیرد که هم اکنون بیش از چهل میلیون انسان کرد در آن جا سکونت دارند. این سرزمین باستانی کردها توسط استعمار کشورهای اروپایی به چهار بخش تحت اشغال «کشورهای چهارگانه» تقسیم شده است.

کردستان در میان کشورهای چهارگانه، مناطق یا منطقه‌ی فشار در داخل منطقه‌ی ژئوپلیتیکی خاورمیانه محسوب می‌شود. چنین مناطقی به واسطه‌ی عواملی هم‌چون جنگ‌های داخلی - پایداری جنبش‌های رهایی‌بخش کردستان در داخل کشورهای چهارگانه - و اقدامات مداخله‌جویانه‌ی کشورهای همسایه، نظیر حمایت رژیم سلطنتی در ایران و آمریکا و اسرائیل در سال ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ و بعداً رژیم مذهبی در ایران از جنبش کرد در جنگ با عراق و گه‌گاهی حمایت از جنبش کرد در شرق ترکیه، یا حمایت سوریه از جنبش کرد در شرق ترکیه و در شمال عراق به منظور فشار بر دولت‌های یکدیگر، از هم جدا شده‌اند. سرزمین کردستان به خاطر اهمیت ژئواستراتژیکی و به لحاظ خطر برای صلح منطقه‌ای و جهانی بین «قدرت‌های بزرگ» حوزه‌ی رقابت نبود. به

عبارت روشن‌تر به خاطر همین خطر آفرینی آن برای صلح جهانی - خطر نه از جانب کردها، بلکه ناشی از رقابت قدرت‌ها بر سر استراتژیک بودن سرزمین آن - قدرت‌های بزرگ در مورد عدم مداخله در آن به نوعی سازش غیر رسمی و غیر مستقیم رسیده بودند، به نحوی که هیچ‌کدام از آنان از جنبش‌های بخش کردستان ضمن این که به طور جدی حمایت نکردند، بلکه نسبت به سرکوبی آن از سوی کشورهای چهارگانه بی‌علاقه هم نبودند. البته خواهان موجودیت و حفظ جنبش کرد به عنوان عامل فشار تا حدی بودند که نه تواند به پیروزی‌های قطعی دست یابد. به دنبال پایان جنگ سرد، آمریکا تلاش داشت به منازعه در سرزمین کردستان پایان دهد که برای حمایت از مذاکرات صلح بین دولت ترکیه با جنبش کرد و هم‌چنین در شمال عراق وارد عمل شد. اما عدم موفقیت آمریکا در مورد صلح فلسطین و اسرائیل، شک و تردیدهایی در مورد موفقیت صلح بین کردستان و کشورهای چهارگانه وجود دارد.

مبارزات کردها برای کسب استقلال به گذشته‌های دورتر، حداقل از میرنشین‌های بوتان، تا شروع شورش شیخ عبدالله نهری در ربع آخر قرن نوزدهم، شورش شیخ سعید پیران در ربع اول قرن بیستم، شیخ محمود برزنجی در جنوب کردستان، شیخ رضا در درسیم تا زمان فعلی بر می‌گردد. در سال ۱۹۴۶ کردها جمهوری کردستان را در مهاباد تشکیل دادند که از سوی رژیم سلطنتی در ایران و با حمایت غرب، درهم شکسته شد. در آغاز قرن بیستم تا کنون کردها در ترکیه و عراق، هم درگیر جنگ‌های خونینی برای استقلال خود بوده‌اند که توسط دولت‌های ترکیه، عراق، ایران و سوریه در دوران جنگ سرد با برچسب «کمونیست» و بعد از فروپاشی شوروی با برچسب «تروریست» و با حمایت غرب، هم در زمان سرکوبی جمهوری

کردستان در مهاباد، هم در ترکیه تا کنون و در عراق، سرکوب شدند. در پایان جنگ خلیج فارس، کردها در عراق با تشویق آمریکا دست به شورش گسترده زدند که تقریباً تمام جنوب کردستان را که تحت اشغال حکومت عراق بود، آزاد کردند، اما بعداً آمریکا دیکتاتور بغداد (صدام حسین) را در سرکوبی هم کردها و هم شیعیان آزاد گذاشت. گفته می‌شود که در این واقعه سی صد هزار انسان تلف شدند، و اشنگتن کنار ایستاد و نظاره‌گر بود.

آذری‌ها هم، در شمال غربی ایران دست به شورش زدند و در سال ۱۹۴۶ دولتی در آذربایجان به مرکز تبریز و تحت حمایت شوروی تشکیل دادند ولی سریعاً، قبل از جمهوری کردستان، از سوی ارتش رژیم سلطنتی و با حمایت غرب سرکوب گردید. همین ارتش و با همین حمایت از سوی آمریکا بعداً دولت دکتر مصدق را هم در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ساقط کرد.

هم اکنون در خاورمیانه تضاد میان نیروهای بنیادگرایی و نیروهای پیش‌رو و انقلابی و آزادی‌خواه از یک‌سو و هم‌چنین تضاد بین خود نیروهای بنیادگرا- عمدتاً شیعه و سنی- به دلیل تعبیر و تفسیرهای متفاوت از اسلام و تنش‌های آنان بالا گرفته است که به جنایات غیر قابل وصفی منجر می‌شود. کردها در ایران، ترکیه، سوریه و عراق اصلی‌ترین قربانیان بنیادگرایی شیعه و سنی‌اند.

هر چند که منطقه‌ی کوهستانی شمال و بویژه چهارگوشه‌ی مرزهای «کشورهای چهارگانه» استعمارگر کردستان، تولید اقتصادی کشاورزی و دامپروری (در شکل سنتی و عقب‌مانده) و صنایع دستی می‌باشد، ولی دارای منابع فلزی و غیر فلزی و منابع سوخت‌های فسیلی و آبی می‌باشد که عامل مهمی برای صنعتی شدن کشورهای چهارگانه است. در نیمه‌ی نخست قرن بیستم، ذغال سنگ و آهن به اساسی برای صنایع سنگین به

خصوص فولاد تبدیل شد که رهبران ترکیه‌ی جدید را قادر ساخت تا «سیاست خود کفایی» را تحت مالکیت دولتی و بدون وابستگی به سرمایه و نفوذ خارجی پیش‌ببرد. با کشف نفت در جنوب ترکیه اقتصاد این کشور گسترش یافت و صنعت پتروشیمی و کود شیمیایی آن رونق گرفت. وضعیت ترکیه پس از جنگ جهانی دوم که «سیاست بی‌طرفی» خود را کنار نهاد و به سمت دموکراسی لیبرالی و اتحاد با غرب گام برداشت، تغییر کرد. بر طبق «برنامه‌ی بازسازی طرح مارشال» آمریکا کمک‌های فراوانی به ترکیه کرد و در نتیجه سرمایه‌داری دولتی نیز به نفع بخش خصوصی یا به امر واقع به نفع شرکت‌های چند ملیتی کنار رفت. این شرایط سرمایه‌داری خارجی را جذب کرد که در کنار کمک‌های آمریکا صنعتی شدن این کشور را شتاب بخشید و ترکیه را به سمت یک «اقتصاد مبادله‌ی بین‌المللی» سوق داد. یکی از محرک‌های اخیر رشد صنایع و کشاورزی در ترکیه «پروژه‌ی گانیدوگوآندلو یا گاپ» در جنوب شرقی آناتولی (شمال کردستان) می‌باشد که شامل ساخت سد بزرگ آتاترک و شماری سدهای کوچک‌تر و نیروگاه‌های برق آبی بر روی رودخانه‌های دجله و فرات علیا می‌باشد. این پروژه با مخالفت شدید سوریه و عراق، به دلیل کاهش آب دجله و فرات پس از عبور از ترکیه در سوریه و عراق شده و از سوی دیگر به دلیل جنگ ارتش ترکیه با همکاری اطلاعاتی و لجستیک ناتو، بویژه آمریکا با جنبش کرد با مشکلاتی همراه بوده است. جنگی که به دلیل ناتوانی ارتش ترکیه در سرکوبی چریک‌های جنبش کرد و گسترش بال سیاسی آن در داخل ترکیه در سال ۱۹۱۳ تا زمان نوشتن این سطور به آتش بسی هرچند ناپایدار و لرزان، با مشکلاتی همراه بوده است. با وجود این و در صورتی که مذاکرات صلح جنبش کرد با دولت ترکیه به ثمر برسد، پروژه‌ی

فوق چشم‌انداز نوید بخش صنعت و کشاورزی خوبی برای بخش‌های جنوبی و جنوب شرقی ترکیه - شمال کردستان - خواهد بود.

در ایران نیز منابع معدنی گوناگون هم‌چون آهن، مس، کروم، قلع و طلا که، طلا عمدتاً در کردستان وجود دارد، در تولیدات صنعتی به کار گرفته می‌شد. ایران به دلیل ثروت ناشی از نفت و گاز نسبت به ترکیه در موقعیت برتری قرار داشت. بیشترین صادرات ایران را نفت و گاز تشکیل می‌دهد. از این‌رو، اقتصاد آن تحت تأثیر نوسانات قیمت‌های جهانی نفت و گاز بوده است. اما بعد از پیروزی انقلاب ایران و سیاست خارجی غرب‌ستیز یا به عبارت دیگر بحران‌سازی در جهان و ضعف مدیریتی در سطوح کلان و میانی، باندبازی، فساد مالی و اقتصادی و تحریم‌ها به خاطر مناقشه‌ی اتمی و فعالیت‌های پنهان در این خصوص، در کنار ایجاد بحران‌های زیست محیطی ناشی از سوءمدیریت، اقتصاد آن به سوی فروپاشی رفته است.

از آغاز جنگ سرد تا پیروزی انقلاب ایران، حدود سه دهه، ترکیه و ایران مهم‌ترین حامیان غرب در خاورمیانه بودند. بخصوص این که برخی کشورهای عربی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ با ناآرامی‌های روبرو بودند و برخی نیز با اتحاد جماهیر شوروی متحد شده بودند. اما بعد از پیروزی انقلاب ایران جهت‌گیری این منطقه به طور چشم‌گیری تغییر کرد. به دلیل سیاست‌های غرب‌ستیزی رژیم مذهبی در ایران، غرب در جنگ ایران و عراق تجهیزات مدرنی را در اختیار دولت عراق قرار داد. بعد از آتش‌بس ایران و عراق، تسلیحات فوق‌از سوی عراق، بر علیه کویت و کردها به کار گرفته شد هر چند که ایران بعد از پیروزی انقلاب ۱۹۷۹ از مدار استراتژیک غرب خارج گردید، ولی ترکیه هم‌چنان هم‌پیمان غرب باقی ماند. پایگاه‌های هوایی و موشکی ایالات متحده در آن کشور نیز نقش مهمی را در جنگ خلیج

فارس ایفا نمودند و اهمیت خود را بویژه برای ترکیه و از جهت هواپیماهای بدون خلبان و اطلاعات ماهواره‌ای در جنگ با چریک‌های جنبش‌رهایی بخش کردستان در ترکیه برای دولت ملی‌گرای ترک نشان دادند. برغم این، و در راستای سیاست‌های ضدکمونیستی غرب، و با گسترش جنبش چپ در ترکیه و ترس روز افزون از جنبش‌های بخش کردستان، نگرانی‌ای که از ابتدایی ظهور ترکیه‌ی جدید مهم‌ترین و اصلی‌ترین هراس دولت ترکیه بوده است، دولت ترکیه را بر آن داشت تا از دهه‌ی ۱۹۵۰ به بعد، با وجود این که ادعای سکولار بودن و دموکراسی لیبرالی به سبک غربی را داشت به تقویت و احیای بنیادگرایی اسلامی بپردازد. هم‌اکنون نفوذ جنبش اسلامی فزاینده‌ای نه تنها بر ترکیه بلکه بر منطقه، بویژه در سوریه و عراق، سایه انداخته است که در حال پیش‌روی در میان مسلمانان سنی مذهب منطقه است که در کنار بنیادگرایی مذهبی شیعه در ایران، «کشورهای چهارگانه» را به سوی آینده‌ی تاریک‌تر سوق می‌دهد. آیا ترکیه به سرنوشت ایران و بنیادگرایی مشابه آن و غرب‌ستیزی در خواهد غلتید؟ هم اکنون شاخه‌ی سیاسی جنبش‌گرد مهم‌ترین نیروی سکولار - دموکراتیک در ترکیه محسوب می‌شود که در مقابل با جنبش سکولار - دموکراتیک در سایر مناطق ترکیه، هم از سازماندهی و هم از برتری تئوریک برخوردار است.

این مسئله در کنار جنبش کردستان و سرنوشت‌گردها در ترکیه، ممکن است بر سرنوشت عضویت ترکیه در اتحادیه‌ی اروپایی و در نتیجه بر روابط آن با غرب تأثیر بگذارد. ترکیه دیگر در مقابل مسکو به حمایت غرب نیاز ندارد. به این خاطر بر توسعه‌ی اقتصادی از طریق هم‌گرایی با اروپای ساحلی توجه دارد. اما اگر به دلیل نقض حقوق بشر، مشکل جنبش‌گرد و سیاست‌های اقتصادی متفاوت با

درخواست ترکیه جهت عضویت در اتحادیه‌ی اروپا مخالفت شود، احتمال دارد ترکیه به یک جهت‌گیری ژئوپلیتیکی نو روی آورد.

تغییر و انحراف زمین بین‌النهرین از شمال شرقی سوریه به سمت خلیج فارس و نیز تغییر ساحل غربی و شمال شرقی خلیج فارس، به لایه‌های رسوبی عصر سوم و چهارم زمین شناسی مربوط می‌شود. سنگ‌های نفوذپذیر آهکی و ماسه‌سنگ‌های این منطقه، نفت را در لایه‌های خود نگه‌داشته و بزرگ‌ترین ذخایر نفتی جهان را ایجاد کرده‌اند. اگر چه حجم عظیمی از این ذخایر در نیم دایره‌ای در داخل و خارج از سواحل خلیج فارس از خوزستان در جنوب غربی ایران تا جنوب عراق، کویت، عربستان سعودی، قطر، امارات متحده‌ی عربی و عمان قرار گرفته است، ولی علاوه بر استان‌های کرمانشاه و ایلام، بخش اساسی نفت از حوزه‌های شمال بین‌النهرین، در جنوب، شمال شرقی و جنوب شرقی در سرزمین کردستان، میان سه کشور (عراق، سوریه و ترکیه) از چهار کشور «چهارگانه» قرار دارند. در سال‌های اخیر، در ربع اول قرن بیست و یکم به دنبال تسلط نسبی کردها بر سرزمین‌شان در جنوب کردستان، حوزه‌های عظیم نفت و گاز را تنها در جنوب کردستان شناسی کرده‌اند که بسیار بیش از برآوردهای قبلی است. دسترسی به این حوزه‌های نفت و گاز از طریق خطوط انتقال نفت از حوزه‌های کرکوک و سایر مناطق جنوب کردستان به بندر جیحان یا جیهان در ترکیه، موجب تغییر سیاست و رفتار دولت ترکیه در برخورد با حکومت فدرال کردستان در شمال عراق شده است. کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس و بخش‌های از سرزمین کردستان (جنوب، شمال شرقی و جنوب شرقی) دو سوم از ذخایر نفت جهان و میزان قابل توجهی ذخایر گاز طبیعی را در اختیار دارند.

در صورتی که با رشد تقاضای جهانی،

حوزه‌های نفتی تازه‌ای در دیگر بخش‌های جهان یافت نه شود و یا بشر نه تواند به انرژی تجدیدپذیری دست یابد، آن‌گاه نقش آتی این مناطق که بیش از یک سوم تولید جهانی را در اختیار خود دارد، بیش از پیش اهمیت پیدا می‌کند. نرمش ترکیه در برابر حکومت فدرال کردستان در شمال عراق و توجه اسرائیل و غرب به این منطقه ناشی از وجود این منابع با ارزش و کمیاب است. برطبق برآوردهای صورت گرفته، خاورمیانه تنها منطقه‌ی صادرکننده‌ی نفت در سال ۲۰۴۰ خواهد بود که مهم‌ترین حوزه‌های نفتی آن نیز در کشورهای ایران، عربستان، عراق، کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس و سرزمین کردستان - به احتمال قوی کشور کردستان مستقل در جنوب کردستان - می‌باشد. گردها تنها در صورت همبستگی و یکپارچگی خود می‌توانند از این امتیاز استثنایی اقتصادی در راستای استقلال خود بهره‌گیرند.

منطقه‌ی میانی خاورمیانه هر چند به لحاظ نفتی ثروتمند است، اما به لحاظ آب - بویژه آب‌های شیرین - در مضیقه می‌باشد. مهم‌ترین منابع آب‌های شیرین نه تنها در منطقه‌ی میانی خاورمیانه بلکه در کل خاورمیانه، در سرزمین کردستان قرار دارد. سرزمین کردستان سرچشمه‌ی مهم‌ترین رودخانه‌های خاورمیانه، مانند رودخانه‌های دجله و فرات، ارس، سفید رود در ایران، زاب کوچک و بزرگ، رود سیروان و شمار زیادی از رودخانه‌ها، آنها را چشمه‌سارهاست. کمبود آب منعی سنتی از اختلافات قبیله‌ای و دیگر درگیری‌های مسلحانه در خاورمیانه و نیز عاملی برای نوآوری‌های تکنولوژیک در استفاده‌ی مجدد و نمک‌زدایی آب بوده است. نمونه‌های آن استفاده از آب تصفیه شده‌ی فاضلاب در کشاورزی در اسرائیل و تبدیل آب دریا به آب شیرین در کشورهای ساحلی خلیج فارس. هم‌اکنون ایران در وضعیتی قرار گرفته است که

درصد خرید آب از خارج است. از نمونه‌های نیاز به آب شیرین، احتمال انتقال آب شمال کردستان توسط دولت ترکیه به اسرائیل است. در شرایط فعلی در بیشتر مناطق لبنان در دره‌ی بقاء، در غزه در اسرائیل و جاهای دیگر به دلیل محدودیت‌های آب، بویژه در کشاورزی نمی‌توانند توسعه پیدا کنند.

بزرگ‌ترین توان و استعداد برای رشد کشاورزی، در بخش‌هایی از سرزمین کردستان است که تحت اشغال کشورهای ترکیه و سوریه است. برای توسعه‌ی کامل کشاورزی در سرزمین‌های قابل کشت کردستان، در شمال، غرب و جنوب کردستان که تحت اشغال سه کشور ترکیه، سوریه و عراق از «کشورهای چهار گانه»، به تغییری کامل در روابط سیاسی «کشورهای چهار گانه»، بویژه سه کشور مجاور رودخانه‌های دجله و فرات نیاز است. دمشق و بغداد در سال ۱۹۷۴ و در نتیجه‌ی اختلاف در مورد ساخت «سد فرات» بر روی رودخانه‌ی فرات و ایجاد «دریاچه‌ی اسد» تا آستانه‌ی جنگ نیز پیش رفتند. علاوه بر این کنترل ترکیه بر سرچشمه‌های آب این رودخانه‌ها نیز دمشق را نسبت به برنامه‌های بلند مدت و مهم آنکارا برای استفاده از سرچشمه‌ها آسیب‌پذیر می‌سازد. نکته‌ی جالب این است؛ این کشورها بر سر تصاحب ثروت، سامان و منابع دیگران (ملت تحت اشغال گردد) با هم اختلاف پیدا می‌کنند.

سوریه از ایران در جنگ با عراق حمایت کرد و پس از آن از متحدین در جنگ خلیج فارس پشتیبانی نمود. از سوی دیگر هر دو کشور سوریه و عراق پناهگاهی برای چریک‌های حزب کارگران کردستان در مبارزه‌شان برای کسب استقلال از آنکارا بودند. کشورهای فوق در واقع غاصب سرزمین کردها و آب‌های آن‌اند که علاوه بر استعمار سرزمین کردستان، از مردم‌اش نیز برای سیاست‌های سودجویانه و غاصبانه‌ی خود سوءاستفاده

می‌کنند. حتی تلاش سوریه برای منحرف کردن آب رودخانه‌ی اردن با ساخت یک کانال فرعی با اقدامات نظامی اسرائیل در میان سال‌های ۱۹۶۴ و ۱۹۶۷ شکست خورد. این اقدام، عامل مهم در آغاز جنگ اسرائیل ضد کشورهای سوریه و مصر در ژوئن ۱۹۶۷ محسوب می‌شود.

بنابراین، سیاست و سرمایه از جمله عوامل دخیل در توسعه‌ی کشاورزی سوریه‌اند. در واقع سوریه‌ی بحران زده و درگیر جنگ داخلی در شرایط فعلی، بدون توافقات با ترکیه و عراق و بدون حل و فصل اختلافات خود با اسرائیل و پایان دادن به جنگ داخلی، قادر به توسعه‌ی کامل بخش کشاورزی خود نخواهد بود. این مسئله هم‌چنین در ارتباط با حل مسئله‌ی کردستان نه تنها در سه کشور عراق، سوریه و ترکیه بلکه در ایران نیز است. به هر حال در شرایط حاضر، تحقق روابط اقتصادی صلح‌آمیز و توسعه به ویژه در زمینه‌های کشاورزی متصور نیست. از قرار معلوم، منطقه‌ی میانی هم‌چنان درگیر منازعه و بی‌ثباتی خواهد بود که از آن جمله مناقشه‌ی اتمی میان ایران و غرب، اسرائیل و فلسطینیان، کردها با «کشورهای چهار گانه» و رشد هر چه بیشتر بنیادگرایی فعلی در ایران، عراق، سوریه، ترکیه، افغانستان و در یک کلام در کل خاورمیانه خواهد بود.

برغم این‌که بین‌النهرین و دره‌ی نیل، مهد تمدن بشریت محسوب می‌شوند، اما در شرایط حاضر یکی از مشکلات و یا نواقص ژئوپلیتیکی آن، فقدان یک کانون سیاسی تاریخی یا معاصر است که در یک پارچه‌سازی آن نقش داشته باشد. مراکز جمعیتی و سرزمین‌های مهم خاورمیانه در اکثر موارد چنان دور از دیگر هستند که حتی مانع از «اتحاد زیر منطقه‌ای» نیز می‌شود. در واقع عناصر ژئوپلیتیکی این منطقه، مرزهای نواحی خالی از سکنه‌ای می‌باشند که به عنوان موانعی در برابر تعامل عمل می‌کنند.

حتی برابر اسناد باستان‌شناسی خاورمیانه، تمدن‌های بین‌النهرین و دره‌ی نیل در جهان باستان تا دو هزار سال هیچ‌گونه ارتباطی با هم نداشته‌اند.

از سوی دیگر اختلافات قومی، مذهبی، زبانی، فرهنگی، نژادی، ارضی و وابستگی سیاسی کشورهای آن به قدرت‌های استعماری، بویژه در دوران جنگ سرد و در حال حاضر، در این مسئله دخیل‌اند. خاورمیانه هم‌چنین فاقد یک کانون منطقه‌ای تاریخی و یک پارچه‌ساز، نظیر امپراتوری رم باستان یا دموکراسی برده‌داری یونان باستان می‌باشد. پایتخت دولت-شهرهای سومر و امپراتوری‌های که در دوره‌های گوناگون بر این منطقه حکومت کرده‌اند، از نینوا (پایتخت امپراتوری آشور در عراق فعلی) هکمتانه (پایتخت مادها در شمال غرب ایران) تخت جمشید (پرسپولیس) تا اسکندریه، انطاکیه (در جنوب ترکیه‌ی فعلی) قسطنطنیه (استانبول) شام و بغداد امروزه به عنوان نقاطی برای مفهوم «یک خاورمیانه‌ی متحد» عمل نکرده و نمی‌کنند. هیچ منطقه‌ای وجود ندارد که به توان آن را مقدمه‌ی یک کانون سیاسی یا «پایتخت سیاسی منطقه‌ای» تلقی کرد.

حتی از نظر دینی و مذهبی دارای کانون و یا تشکیلاتی، نظیر واتیکان و پاپ نیست. محل ظهور سه ادیان الهی مهم و در عین حال متخاصم است. اتحادیه‌های کوچک‌تری نظیر «شورای همکاری خلیج فارس» و «اتحادیه‌ی کشورهای عربی» که در سال ۱۹۴۵ شکل گرفت نه توانسته‌اند نقش یک کانون استراتژیک را بازی کنند. شورای همکاری خلیج فارس محدود به چند کشور ساحل خلیج فارس است که کشورهای ترکیه، ایران، و اسرائیل نیز در اتحادیه‌ی عرب مشارکت ندارند. از سوی دیگر گه‌گاهی عضویت کشورهای عربی از این اتحادیه به حالت تعلیق درآمده، نظیر مورد مصر در سال

۱۹۷۹ و سوریه در حال حاضر، هم‌چنین این اتحادیه در ترویج همکاری اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و میانجی‌گری در منازعات، چندان کارکرد مؤثری از خود بروز نداده است. تلاش برای فدراسیون ۲۲ کشور عربی هم بی‌نتیجه مانده است.

در خاورمیانه، جغرافیا و سیاست سبب شده تا ایکيومنی‌های ملی (مناطق قابل سکونت) از یکدیگر جدا شوند. متراکم‌ترین حوزه‌های تمرکز جمعیتی و فعالیت اقتصادی به طور کلی به واسطه‌ی وجود کوه‌ها، فلات‌ها یا بیان‌ها از یکدیگر جدا شده‌اند. سیاست‌های استعماری قدرت‌های غربی و خصومت میان کشورها و قومیت‌ها و زبان‌ها، فقدان جوامع سیاسی که بر خود حکومت کنند و دموکراسی را توسعه دهند، در عدم شکل‌گیری ایکيومنی‌های متحد نقش داشته است. بیشترین جمعیت کشورهای خاورمیانه در پایتخت‌ها و متروپل‌ها (شهرهای مرکزی یا کلان شهرها) سکونت دارند. این مسئله هم ناشی از عدم توسعه یا توسعه‌ی ناموزون، عدم توزیع عادلانه‌ی ثروت، ناامنی ناشی از جنگ‌های منطقه‌ای، بویژه در کشورهای چهارگانه، ناشی از سرکوبی جنبش کرد، قانون‌گریزی در مناطق خارج از مرکز، اعمال سیاست‌های شوونیستی و مذهبی در حق اقلیت‌ها، فقر و تهیدستی ناشی از محدودیت آب و عدم امکان توسعه‌ی کشاورزی و ... می‌باشد.

مرزها، اختلافات و ادعاهای ارضی و حاکمیت سرزمینی نیز، عناصر ژئوپلیتیکی مهمی و بویژه در کشورهای چهارگانه‌ی اشغال‌گر سرزمین کردستان می‌باشد. علاوه بر آن اختلافات کویت و عراق و کرانه‌ی باختری، نوارغزه و اسرائیل در فلسطین در کنار اختلافات بر سر اروندرود (شط‌العرب) بین عراق و ایران از موارد مهم اختلافات مرزی‌اند. هر چند که در پس جنگ هشت‌ساله‌ی ایران و عراق، موارد ظرفیت سیاسی و مذهبی وجود

داشت، اما در واقع ریشه‌ها یا به عبارت دیگر بهانه‌های آن جنگ که بیش از یک میلیون کشته و میلیون‌ها تن دیگر زخمی و معلول از طرفین را در پی داشت، بر می‌گردد به گسترش جنبش کرد در جنوب کردستان و امضای قرارداد الجزایر بین ایران و عراق در سال ۱۹۷۵.

قربان‌یان اصلی جنگ ایران و عراق، توده‌های مردم کرد در دو سوی مرز بین کشورهای فوق بودند. رژیم مذهبی ایران مانند رژیم سلطنتی در ایران از یک سوی از جنبش کردها در جنوب کردستان بر علیه رژیم بعث استفاده می‌کرد و از سوی دیگر جنبش کرد در شرق کردستان (تحت اشغال ایران) را به شدت سرکوب کرد و حتی با درگیر کردن جنبش کرد در دو سوی مرزها- در شرق و جنوب کردستان- بر علیه یکدیگر بزرگ‌ترین ضربه را بر جنبش کرد زد. رژیم مذهبی در قبال همکاری با جنبش کرد در جنوب کردستان (شمال عراق) از آنان بر علیه بخش دیگر جنبش کرد در شرق کردستان (غرب و شمال‌غربی ایران) بهره گرفت. جنبش کرد در شرق کردستان نیز زدوبندهای با دولت عراق داشت. رژیم بعثی در عراق به تلافی هم‌کاری جنبش کردها در جوب کردستان- شمال عراق- با رژیم مذهبی حاکم بر ایران و با توجه به تجربه‌ی چنین هم‌کاری‌ای در زمان رژیم سلطنتی در ایران که موجب امضای قرارداد الجزایر با ایران و از دست دادن ادعای خود بر شط‌العرب شد، به شدت جنبش کرد را در جنوب کردستان سرکوب کرد. برای اولین بار در تاریخ بشر، شهرهای سردشت و حلبچه در سرزمین کردستان در دو سوی مرزهای استعماری در قلب سرزمین کردستان، از سوی دولت عراق بمباران شیمیایی شدند که صدها هزار تن از هر دو شهر کشته، زخمی، آواره و در به در و معلول شیمیایی شدند که هنوز هم مردم شهرهای

فوق از عوارض آن رهایی نیافته‌اند. رژیم بعث شهر سردشت را بمباران شیمیایی کرد و رژیم مذهبی حاکم بر ایران نسبت به زیان دیدگان آن کاملاً بی‌توجهی نشان داد که حتی بیشتر معلول‌های آن را نیز تحت حمایت مالی و درمانی دولت هم قرار نداد. رژیم بعث علاوه بر بمباران شیمیایی حلبچه، صدها روستا و مناطق جنوب کردستان را نیز، در برابر سکوت افکار عمومی مردم جهان و بویژه دولت‌های غربی، بمباران شیمیایی کرد و صدها هزار انسان دیگر- بویژه از اعضای عشیره‌ی ژنرال بارزانی- را حتی زنده به گور کرد که به عنوان «ژینوساید» ملت کرد به رسمیت شناخته شده است. هلوکاست کردها دست کمی از هلوکاست یهودیان نداشت.

ریشه‌های اختلافات مرزی کویت و عراق نیز مانند مورد تقسیم سرزمین کردستان در بین کشورهای چهارگانه، بر می‌گردد به اقدامات استعمار. انگلستان در اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰ با تقسیم بیابان عراق در ساحل خلیج فارس، کشور کویت را ایجاد کرد. زمانی که در سال ۱۹۳۶ در کویت نفت کشف شد، عراقی‌ها دوباره ادعای خود مبنی بر این که امیرنشین کویت بخشی از استان جنوبی بصره می‌باشد را مطرح کردند. مرز ترسیم شده از سوی بریتانیا که پس از جنگ دوم جهانی از سوی سازمان ملل به رسمیت شناخته شد، شامل جزایر بزرگ و کوچک بوبیان و وره در شمال آن نیز می‌شد. این جزایر مشرف بر بندر جدیدالتأسیس ام‌القصر عراق بود که در سال ۱۹۶۱ به عنوان جایگزینی برای بندر بصره ساخته شد. بغداد پس از آغاز جنگ با ایران نسبت به ادعاهای خود بر این جزایر جسورتر شد. علاوه بر این عراق مدعی بود که کویتی‌ها در زمان جنگ ایران و عراق، بخش خود از «حوزه‌های نفتی رومیل» به سرزمین عراق گسترش داده و با حفاری مورب به بخش عراق، مبادرت به سرقت نفت این کشور

کرده‌اند. در نتیجه عراق به کویت حمله کرد و آن را ویران ساخت. نتیجه‌ی این اقدام را اکنون در عراق مشاهده می‌کنیم.

مناقشه‌ی عربی-اسرائیلی و سرنوشت فلسطینی‌ها که به یک موضوع مزمن و طولانی تبدیل شده به سرطانی می‌ماند که گریبان خاورمیانه را گرفته است. موضوعی است نظیر مسئله‌ی کردستان، بحث‌انگیز، جنایت‌کارانه و تراژدی‌ای است در برابر بشریت که به دلیل گستردگی و عمق زخم آن، طول و تفسیر آن در این میث کوتاه نمی‌گنجد.

تجارت و بازرگانی داخلی در منطقه نیز هم‌چنان محدود است. مهم‌ترین شرکای تجاری کشورهای خاورمیانه در خارج از منطقه هستند. این موضوع به نفع قدرت‌های استعماری غربی است، زیرا کشورهای خاورمیانه هرچه بیشتر از تأکید بر تولید ملی که برای ملل خاورمیانه حائز اهمیت فراوانی است دور می‌شوند و زمینه برای سرمایه‌گذاری‌های کلان از سوی شرکت‌های فراملی که از هرگونه کنترل و نظارت معاف‌اند، فراهم می‌شود.

در «کشورهای چهارگانه»، روابط تجاری، بویژه، بین مرزهای خود این کشورها، که عمدتاً سرزمین کردستان را در بر می‌گیرد محدود و با مشکلات فراوانی و آن‌هم در بیشتر موارد به طور قاطع انجام می‌گیرد. این محدودیت‌های تجارت مرزی بیشتر به خاطر جلوگیری از شکوفای و توسعه‌ی سرزمین کردستان است که کشورهای چهارگانه به شدت از رشد پورژواری کرد و شکوفا شدن ناسیونالیسم کرد و یک پارچگی مردم کردستان نگران‌اند. همین نگرانی‌ها باعث شده است که در عصر و در شرایطی که برابر دیدگاه‌های اقتصاد دانان مرزها را باید با بلدوزر برای تجارت صاف کرد، امکان شکل‌گیری مناطق تجارت آزاد مرزی وجود ندارد. در مرزهای ایران و ترکیه، ایران و عراق، عراق و سوریه، عراق و ترکیه و

ترکیه و سوریه در قلب سرزمین کردستان، به طور مداوم مردم کرد که از روی ناچاری و تهیدستی ناشی از عدم توسعه‌ی کردستان و عدم سرمایه‌گذاری در اقتصاد کردستان، به خاطر تجارت پایپای و ابتدای و محدود کشته می‌شوند. مورد روستای «بوسکی» در مرزهای ترکیه و عراق که ده‌ها جوان کرد توسط هواپیماهای مدرن ارتش ترکیه، ساخت آمریکا، قتل عام شدند، یکی از فاکت آن است. نیروهای نظامی رژیم مذهبی ایران به طور روزانه در مرزهای ایران و ترکیه و ایران و عراق کاروان‌های اسب و قاطر مردم نوار مرزی را هدف قرار می‌دهند. این موارد علاوه بر افرادی (کولبران) است که در زمستان‌های سخت بر دوش خود بار حمل می‌کنند و در کولاک‌های سخت زمستان یا از سرما یخ می‌زنند و یا زیر ریزش بهمن می‌مانند.

بنابراین هم اکنون رفتار کشورهای اشغال‌گر کردستان با ملت کرد حتی بدتر از رفتار کشورهای استعمارگر با ملتی مستعمره و یا بدتر از محاصره‌ی غزه از سوی اسرائیل است. با این معیارها جنبش کرد یک جنبش ملی‌رهایی‌بخش است.

بی‌عدالتی و توسعه نیافتگی یا عبارت دیگر توسعه‌ی ناموزون و ایجاد مانع در راه توسعه‌ی کردستان از سوی اشغال‌گران ناشی از این موضوع است که سرمایه‌داری به شیوه‌ی کلاسیک خود در حین رشد در مناطق جدید و تسخیر آن مانند کردستان، در همان حال اشکال اجتماعی-اقتصادی کهن را که مانعی برای توسعه هستند، از بین می‌برد. در شرایط حاضر کردستان، اگر این فرآیند (توسعه‌ی سرمایه‌داری) برای اشغال‌گران کردستان سودمند باشد، اما روزی سرمایه‌داری خود کردستان به اندازه‌ی نیرومند خواهد شد تا خود را از زیر سلطه‌ی این اشغال‌گران برهاند و بطور خودمختار توسعه‌ی بیشتری یابد. در حین رشد سرمایه‌داری در کردستان و تغییر

ساختار اجتماعی جامعه‌ی گُرد نیروهای جدید اجتماعی ظهور خواهند کرد. به این نحو، زمینه‌ی لازمی برای قیام انقلابی در کردستان تحت اشغال ایجاد خواهد شد.

مداخلات و مزاحمت‌های کشورهای اشغال‌گر کردستان در رابطه با حکومت فدرال جنوب کردستان و به ویژه در خصوص موضوع شهرهای کرکوک و خانقین از همین موضوع ناشی می‌شود. آنان رشد و شکوفایی سرمایه‌داری در کردستان را به زیان خود می‌دانند. بعبارت دیگر از لحاظ تاریخی، انقلاب در مستعمره می‌تواند تنها به کمک سرمایه‌داری به مرحله‌ی عمل درآورده شود، چه بعنوان بازتاب پیروزی پرولتاریای ملل اشغال‌گر به وجود آید، چه این‌که توسعه‌ی سرمایه‌داری مدرن به پرولتاریا در مستعمره امکان دهد تا یک روز خود آزادی‌اش را بدست آورد. این استدلال اگر از لحاظ تئوریک مورد قبول هم نباشد، در واقعیت امر نگرش و بینش استعمارگران کردستان است. یعنی ایجاد مانع در راه توسعه‌ی سرمایه‌داری در کردستان را این‌گونه برای خود توجیه می‌کنند.

هیچ چیز به اندازه‌ی خطوط لوله‌های نفت و گاز و تأثیر سیاست و جنگ‌ها بر آن‌ها، منعکس‌کننده‌ی بی‌ثباتی و پیش‌بینی‌ناپذیری خاورمیانه، بویژه در کشورهای چهارگانه نیست. از طرف دیگر راه‌های بهره‌برداری و انتقال خطوط منابع نفت و گاز حوزه‌ی دریای خزر از طریق ترکیه، حوزه‌ی خلیج فارس از عراق و سوریه که ایران و قطر بر سر آن سخت در رقابت‌اند که یکی از دلایل دخالت هر دو کشور در اوضاع سوریه است، بابت دیگر ژئوپولیتیک منطقه است. عبور لوله‌ها از ترکیه و ایران یا از مسیرهای دیگر به لحاظ تفاوت هزینه دارای اهمیت است. این راه‌ها دارای پی‌آمدهای استراتژیک برای جهان غرب است. عبور از ایران با وجود رژیم بنیادگرایی فعلی و اتکا به خلیج فارس و تنگه‌ی هرمز مطلوب

نیست و در ترکیه هم بستگی به ثبات در شمال کردستان و قسمت‌های دیگر کردستان خارج از مرزهای ترکیه خواهد داشت. انفجار مکرر خطوط گاز و نفت که از مسیرهای ایران و عراق وارد ترکیه می‌شوند توسط چریک‌های p.k.k، زنگ خطری است برای این مسئله. هم کشورهای غربی و هم صاحبان آن منابع بر ثبات داخلی و روابط با ثبات با کشورهای همسایه متکی هستند. چنین روابط سالمی هم بدون حل مسئله‌ی کردستان غیر محتمل به نظر می‌رسد.

بنابراین حل مسئله‌ی کردستان هم‌چنان یک عامل کلیدی در ترتیبات امنیتی منطقه به حساب می‌آید. زیرا ثبات کلی منطقه بدون مشارکت همه، هم غیر عادلانه و هم غیر دموکراتیک، فاقد ارزش‌های حقوقی و هم بعید به نظر می‌رسد.

نخستین خط لوله‌ی نفت در خاورمیانه در سال ۱۹۳۴ نفت شمال کردستان را از شهر کرکوک به بندر حیفا در مدیترانه، در اسرائیل کنونی، انتقال داد. این خط لوله، به دنبال جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و اعلام موجودیت کشور اسرائیل بسته شد که تا کنون بازگشایی نشده است. احتمالاً، با استقلال جنوب کردستان از کشور عراق این خط لوله دوباره احیا شود. انشعاب بعدی از این خط لوله از حدیثه در عراق تا طرابلس در لبنان از طریق سوریه ایجاد شد. هم‌چنین خط لوله‌ی بزرگ‌تری برای انتقال نفت جنوب کردستان تا بندر بانپاس در سوریه ایجاد گردید که به دنبال حمایت دولت سوریه از رژیم مذهبی ایران در جنگ با عراق، بسته شد. این خط لوله در سال ۲۰۰۱ با مجوز سازمان ملل برای تأمین غذای مردم عراق، بازگشایی شد. خطوط انتقال نفت کرکوک-دورتیول-جیهان از عراق به ترکیه که سوریه را دور می‌زنند، طی جنگ خلیج فارس برای سال‌ها بسته شدند. دولت فدرال کردستان در

جنوب عراق این خطوط را با بازسازی دوباره و اضافه نمودن خطوط جدید از مناطق دیگر کردستان بازگشایی کردند که فروش نفت آن توسط دولت فدرال کردستان در سال ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ به مهم‌ترین عامل اختلاف و دوری از هم، بین دولت فدرال کردستان با حکومت مرکزی در بغداد تبدیل شد.

خط انتقال گاز ایران به ترکیه، خطوط لوله‌ی عراق- عربستان سعودی از حوزه‌های رومیله در جنوب عراق تا ینبوع در ساحل دریای سرخ که در زمان جنگ خلیج فارس بسته شدند، خطوط جدیدی که از طریق دریای مازندران به جمهوری آذربایجان و از آن جا به ترکیه، احداث خطوط از طریق پاکستان و افغانستان به هند و یا از طریق خلیج فارس مواردی مربوط به حوزه‌های نفت است. وابستگی آمریکا به نفت عربستان سریعاً به اتحاد نظامی و اقتصادی میان دو کشور تبدیل شد. اکنون آمریکا هرچه بیشتر نسبت به نفت جنوب کردستان احساس نیاز می‌کند از لحاظ تاریخی، در تقسیم جهان بین انحصارات سرمایه‌داری و تجدید تقسیم مناطق اقتصادی جهان، بویژه بعد از دو جنگ جهانی پدید، توجه خاصی به خاورمیانه شد. وجود منابع غنی مواد خام بویژه نفت و گاز و بازار آن برای صدور سرمایه و کالا، شاهراه‌های زمینی، آبی و سایر موارد، منطقه خاورمیانه را به منطقه استراتژیک و سوق‌الجیشی تبدیل کرده است. به همین خاطر در کنفرانس سایکس- پیکو و دو کنفرانس سور و لوزان سرنوشت خاورمیانه و کردستان را برای قرن بیستم ترسیم کردند که در پایان قرن بیستم متوجه شدیم چه تراژدی بویژه برای ملت کرد ترسیم کرده بودند.

گستره‌ی جغرافیائی کردستان در نزدیکی شاهراه آبی خلیج فارس، سرشار از منابع طبیعی نظیر نفت و گاز و بویژه مهم‌ترین سرچشمه‌ی آب‌های شیرین خاورمیانه که در

جهان منحصر بفرد است، آن را به منطقه‌ی استراتژیک و فوق‌العاده مهم از نظر دولت‌های سرمایه‌داری تبدیل کرد.

ازسوی دیگر به دلیل عقب‌ماندگی‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کردستان که آن‌هم ناشی از تسلط صدها ساله‌ی امپراتوریهای عثمانی و ایرانی و برخورد آنان در کردستان و ویران‌های ناشی از جنگ جهانی اول، اقدامات غیر انسانی دولت‌های اشغال‌گر، و عدم وجود وحدت و انسجام در جامعه‌ی کرد و غالب بودن ساختار اجتماعی عشیره‌ای و قبیله‌ای آن بود، سرمایه‌داری جهانی در مجموع این وضعیت را برای سوءاستفاده‌های بعدی خود مناسب دید و مانع تشکیل دولت ملی و مستقل کرد شد. در چنان اوضاع و احوالی پارامتر جدیدی در مسئله‌ی کردستان ظهور کرد که تشکیل دولت کردی را به شدت تحت تأثیر قرار داد و آن هم انقلاب بلشویکی روسیه بود. ترس و نگرانی سرمایه‌داری از کمونیسم، موجب توجه آنان به ترکیه‌ی جدید و سیاست ترک‌های جوان در جوار کشور جمهوری‌های شوراهای شد. اهمیت استراتژیک و سوق‌الجیشی تنگه‌ها و سواحل ترکیه‌ی جدید در کنار مسئله فوق موجب قربانی کردن کردها در برابر ترک‌های جوان شد. به همین خاطر منطقه‌ی خاورمیانه بطور کلی و کردستان بطور اخص و بویژه در جنگ جهانی اول یکی از مهم‌ترین مناطق مبارزه بین قدرت‌های امپریالیستی بر سر سیادت بر این منطقه حساس از کره‌ی ارض بود. در چنین شرایطی رهبران کرد به دلیل ناهمگون بودن جامعه‌ی کرد و شرایط بسیار بد و عقب‌مانده‌ی اجتماعی و اقتصادی و ارزیابی‌های غلط سیاسی و رقابت بی‌مورد در بین آنان آن‌هم در آن شرایط حساس در کنار خیانت سرمایه‌داری غرب بویژه انگلستان و فرانسه به آرمان آنان، کردها قادر به ایجاد جنبش قدرت‌مند مردمی نشدند که قدرت‌های وقت بتوانند روی آن حساب

بازکنند. همان کاری که آتاتورک زیرکانه و به نحو احسن انجام داد و کردها را به پیروی از خود وادار کرد.

نگرانی سرمایه‌داری از بازی‌های آتاتورک و خزیدن جنبش ترک‌های جوان در دامن کشور شوراها موجب توجه‌شان (جهان غرب) به آن شد.

سرمایه‌داری غرب بعد از شکست امپراتوری عثمانی، در خاورمیانه غنائم عظیمی بدست آورد. دولت‌های مختلف عربی تشکیل دادند که بطور کلی همه آن‌ها تا کنون دست‌نشاندهی قدرت‌های سرمایه‌داری بودند و هستند. در منطقه‌ی استراتژیک خلیج فارس در هر گوشه‌ی آن یا بهتر است بگویم بر سر هر حوزة نفتی آن شیخ‌نشینی‌های را علم کردند که همگی آنان دست‌نشانده‌اند. ده‌ها میلیون انسان کرد را نیز تبدیل به ملتی بدون سرزمین کردند. مردم کرد و سرزمین‌اش را بین قومیت‌های ترک، فارس و عرب بطور حساب‌شده تقسیم کردند، و آن را بعنوان منطقه‌ای بکر از نظر دست‌اندازی به منابع آن برای آینده نگاه‌داشتند و به این ترتیب چنان شرایطی را در کردستان و حکومت‌های حاکم بر آن ایجاد کردند که جدال در بین آن‌ها هنوز ادامه دارد، بنحوی که نه جنبش کرد را بطور قطعی سرکوب کردند و نه اجازه‌ی حاکمیت مطلق به حکومت‌های حاکم بر کردستان را دادند. کردستان به امتیازی در دست سرمایه‌داری تبدیل شد و از این طریق مانع تشکیل حکومت‌های مقتدر و مستقل از نظر سیاسی و اقتصادی در منطقه گردیدند. بین خود دولت‌های منطقه بر سر مسئله‌ی کرد تضادهای حادی به وجود آمد که هر یک از آن‌ها از بخشی از جنبش کرد بر علیه طرف مقابل حمایت می‌کرد. فاکت این موضوع معامله‌ی سرمایه‌داری کمپرادور (وابسته) ایران در زمان شاه با آمریکا و حزب بعث در مورد کردستان بود.

در سراسر قرن بیستم ابتدا قدرت‌های اروپایی غربی و بعداً اروپا و آمریکا و روسیه برای نفوذ در خاورمیانه در حال رقابت بوده‌اند. بعد از جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی، مهم‌ترین اهداف استراتژیک بریتانیا تأمین خطوط دریایی به هندوستان بود که در آن زمان مهم‌ترین مستعمره‌ی آن محسوب می‌شد. حتی قبل از آن مهم‌ترین هدف ناپلئون در حمله به مصر دست‌رسی به هندوستان بود. کنترل کانال سوئز در مدخل جنوبی دریای سرخ و تنگه‌های هرمز در خلیج فارس، به انگلستان امکان می‌داد که راه‌های فوق را تحت نظارتی خود داشته باشد که از این طریق توانست تجارت خود را به آسیای جنوبی و شرقی توسعه دهد، که از این طریق توانست به قدرت مسلط بر تجارت جهانی مبدل شود. قبلاً در دست گرفتن قبرس به بریتانیا امکان اشغال مصر و سلطه بر کانال سوئز را فراهم ساخت. این پیروزی امکان نظارت بریتانیا بر سواحل غربی دریای سرخ و تسلط بر تنگه‌ی باب‌المندب که مسیر خروجی به اقیانوس هند بود داد. از طرف دیگر سلطه‌ی بریتانیا بر سودان و آب‌راه‌های نیل علیا مبنای سلطه‌ی بریتانیا بر مصر را فراهم ساخت.

در این زمان کشورهای بحرین، ایالات تروشال (به معنای آتش بس) که هم‌اکنون بخشی از کشور امارات عربی متحده است و کویت پایگاه‌های مهم بریتانیا در زمینه‌های مذکور بودند.

افغانستان راه زمینی به هندوستان بود و ترس از نفوذ روسیه و ایران به این سرزمین، بریتانیا را وادار به اقدامات پیش‌گیرانه کرد. به دنبال جنگ با افغان‌ها، «گذرگاه خیبر» و دیگر نواحی مرزی در شرق تا هند به تصرف نیروهای بریتانیا در آمد.

از سوی دیگر فرانسه به بهانه‌ی حمایت از مسیحی‌یان از سوی درویش‌ها به «جبل لبنان» نیرو اعزام کرد که در نهایت موجب

جای پای در خاور نزدیک شد. از این طریق فرانسه جیبوتی در ساحل آفریقایی خلیج عدن را تصرف کرد که بندر این کشور به رقیب تجاری و استراتژیک برای عدن که در آن زمان تحت سلطه‌ی بریتانیا بود تبدیل شد.

ایتالیا هم اریتره واقع در سواحل جنوب غربی دریای سرخ را به تصرف خود درآورد. بنادر مهم غصب و مصوّع امکان دسترسی به بخش‌های داخلی اریتره را فراهم ساخت. در میانه‌ی قرن نوزده سرزمین پیرامون دریای مازندران منطقه‌ی نفوذ روسیه بود که موجب درگیری با ایران و امپراتوری روسیه‌ی تزاری و امپراتوری عثمانی بود. مناطق واقع در سواحل شرقی این دریا به دنبال قراردادهای ترکمن‌چای و گلستان‌چای از دست ایران خارج شد و در ساحل غربی نیز امپراتوری عثمانی آذربایجان شمالی (با موضع نگاری امروزی جمهوری آذربایجان) را از دست داد.

بعد از انقلاب بلشویکی در روسیه و بیداری ناسیونالیسم عرب، نظیر دولت ملی‌گرای جمال عبدالناصر و گرایش آن به شوروی، دنیای سرمایه‌داری در مقابل ناسیونالیسم انقلابی عرب و رشد گروه‌های مترقی از واپس‌مانده‌ترین لایه‌های اجتماعی و ارتجاعی‌ترین نیروها به منظور سرکوب گروه‌های پیشرو و انقلابی حمایت کردند. حکومت‌های کودتای، خاندان‌های مرتجع و سایر عوامل ارتجاعی نظیر ارتجاع مذهبی عربستان را حاکم کردند و نیروهای پیشرو را بدست نیروهای مرتجع بومی سرکوب نمودند. درست مانند کاری که در ژنیر و کشورهای آمریکای لاتین کردند. کاری که برای آن‌ها کم هزینه‌تر، توجیه‌دارتر، مؤثرتر و پایدار تا کنون بوده است.

هم اکنون خاورمیانه، برغم این که مانند سابق منطقه‌ی نفوذ قدرت‌ها محسوب نمی‌شود و تحت هژمونی غرب است، اما با وجود این، اصلی‌ترین نگرانی استراتژیک

آمریکا در قرن پیشرو است و آن کشور منافع بسیار فراوانی در آن دارد. هم‌چنین خاورمیانه یکی از بحرانی‌ترین منطقه‌ی جهان است که روند تحولات در کوتاه مدت و بلند مدت آن تأثیر زیادی بر ثابت و امنیت جهان دارد و میدان اصلی مداخلات جهان سرمایه‌داری به سرکردگی آمریکا است. بقاء اسرائیل، دسترسی به منابع نفت، جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی (نظیر بحران هسته‌ای ایران)، تلاش برای بازسازی ساختارهای سیاسی و اقتصادی به منظور ثبات داخلی جهت تحولات تدریجی و غیر انقلابی و مبارزه با تروریسم چالش‌های آمریکا است.

عظیم‌ترین ذخایر نفت جهان در خاورمیانه است، تنها در کشورهای خلیج فارس ۶۵٪ از ذخایر نفتی جهان وجود دارد. دسترسی ارزان قیمت به آن حیاتی‌ترین منافع آمریکا است. ضمانت اصلی ثبات اقتصادی جهان سرمایه‌داری دسترسی مطمئن به نفت خاورمیانه است. حرکت عراق به سوی صنعتی شدن و استقلال اقتصادی علیرغم دیکتاتوری خشن و تهدید میدان‌های نفتی کویت از طرف عراق منتهی به وضعیت فعلی عراق شد. استراتژی آمریکا در قرن بیست و یکم در خاورمیانه جلوگیری از شکل‌گیری یک قدرت است که توانائی تسلط بر منطقه را داشته باشد. یکی از دلایل تنش‌های بین آمریکا و ایران همین موضوع است. با توجه به زمینه‌های امکان تحولات سریع در خاورمیانه، آمریکا را ناچار کرده است بعنوان قدرت حافظ وضعیت، تلاش کند از تحولات ناگهانی نظیر انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ جلوگیری کند و تحولات را مطابق با نورم‌های خود و عرف‌های مورد قبول بین‌المللی هدایت کند. آنان به این نتیجه رسیده‌اند که با ایجاد سیستم‌های اقتصادی مدرن و دولت‌های با ویژگی دموکراسی و توجه به حقوق بشر می‌توانند از تحولات انقلابی جلوگیری کنند. بدین جهت

است که آمریکا دموکراسی کردن خاورمیانه را نوعی عقلانیت در راستای تأمین منافع خود می‌داند. منافع ملی آمریکا ایجاب می‌کند از تحولات انقلابی یا افراطی بنیادگرا نظیر طالبان و القاعده و حزب‌الله و داعش جلوگیری به عمل آورد.

در آغاز قرن بیستم، ترس و نگرانی بریتانیا از طرح‌های آلمان و روسیه در خصوص این منطقه، موجب شد تا بریتانیا موقعیت خود را در خلیج فارس از طریق کنترل مسیرهای که به آنجا ختم می‌شد تقویت کند. امپراتوری عثمانی و آلمان در سال ۱۸۹۶ برای گسترش راه آهن آلمانی آناتولی (آسیای صغیر) از قونیه و شمال کردستان تا بغداد و بصره و سپس به آب‌های آزاد موافقتنامه‌ای را امضا کردند. روسیه هم به دنبال کسب امتیازاتی در خلیج فارس بود. بریتانیا هم به جهت دفاع از مستعمره‌ی خود (هندوستان) نگران بود. مخالفت بریتانیا و فرانسه سبب شد ساخت خط آهن به بغداد به حال تعلیق در آمد. برغم این تعلیق طرح فوق در سال ۱۹۱۱ از سر گرفته شد و تا پایان جنگ جهانی اول تکمیل گردید.

با وجود این هیچ‌گاه خلیج فارس، به اندازه‌ی قرن بیستم، برای بریتانیا جهت استثمار و استعمار و حفظ منابع منطقه مهم نبوده است. ویلیام داریسی در سال ۱۹۰۱ امتیاز استخراج نفت ایران را به دست آورد. در سال ۱۹۰۸ مشخص شد که حوزه‌های نفتی خوزستان در جنوب غربی ایران که، عمدتاً عرب‌نشین بود، از غنی‌ترین حوزه‌های نفتی جهان‌اند. روسیه هم در ایران به دنبال نفوذ خود در دریای شمال (مازندران) بود که در سال ۱۹۰۷ حوزه‌ی نفوذی را در شمال ایران برای خود فراهم ساخت که در غرب از تبریز تا تهران و اصفهان در جنوب و مشهد در شرق امتداد داشت. هم‌زمان بریتانیا از بندرعباس در خلیج فارس تا مرزهای هند و افغانستان

تحت نظارت خود داشت. ایجاد کمپانی نفت انگلیس- ایران و ساخت پالایشگاه نفت آبادان اهمیت فراوانی برای متفقین جنگ جهانی اول داشت. علت اصلی جنگ بریتانیا با ترک‌های عثمانی در سال ۱۹۱۷ و تصرف بغداد تا موصل (در عراق فعلی) کنترل حوزه‌ها و تأسیسات نفتی بود.

در آن زمان حرکت‌های محدود و منطقه‌ای جنبش کرد موجب بازی‌های سیاسی کثیف دول منطقه و جهان سرمایه‌داری بر سرکردستان شد. ترک‌های جوان از شورش شیخ محمود برزنجی در سلیمانیه و نواحی اطراف آن، در مقابل انگلیسی‌ها حمایت می‌کردند. و انگلیسی‌ها هم جهت ترساندن دولت جدیدالتأسیس ترک‌های جوان از شورش شیخ سعید پیران حمایت می‌کردند. بررسی اسناد مربوط به شورش شیخ سعید نشان می‌دهد که تمام دست آوردهای شورش شیخ به نفع انگلیسی‌ها تمام شد و ترس ترک‌های جوان از گسترش جنبش کرد در شمال کردستان موجب شد که ترکیه از ادعای ارضی خود بر مناطق مرزی کرکوک و موصل چشم‌پوشی کند.

بدین ترتیب انگلستان به قیمت خون و آوارگی میلیون‌ها انسان کرد بر منابع نفتی کرکوک و موصل تسلط یافت. در واقع این خون‌ملت کرد بود که از چاه‌های نفتی کرکوک از آن زمان تا زمان حاضر، فواره می‌زند. بدین‌سان در ربع اول قرن بیستم و بویژه در طول و بعد از جنگ جهانی اول ملت کرد یکی از ملل جهان و منطقه بود که بیشترین زبان‌های مادی و معنوی را از طرف امپریالیسم سرمایه‌داری متحمل شد، که حاصل آن تقسیم سرزمین‌اش در بین چهار حکومت منطقه (کشورهای چهارگانه) بود که سه حکومت آن جدیدالتأسیس بودند و از خاکستر امپراتوری عثمانی سر برآوردند. در جنگ جهانی دوم هم حکومت‌های

نوپایی جمهوری‌های کردستان در مهاباد و آذربایجان در تبریز، قربانی مبارزه و رقابت بین قدرت‌های غالب در جنگ شدند، بنحوی که ملت کرد هنوز هم درگیر مبارزه‌ی خونین در راه رهایی خود است. معنایی این مبارزه این است که در واقع جنگ‌های پلید و دهشتناک جهانی هنوز برای کردها تمام نشده و آن‌چه که اکنون در کردستان اتفاق می‌افتد، ضامم همان جنگ‌های ویران‌گر و غارت‌گرانه است.

بریتانیا بعد از کنترل حوزه‌های نفتی در جنوب کردستان، با حمایت از ابن سعود، حاکم نجد در مرکز عربستان که هیچ‌گاه تحت کنترل و نظارت امپراتوری عثمانی در نیامده بود، موقعیت خود را در برابر ترک‌های جوان بازم تقویت کرد. توافق‌نامه‌ی سال ۱۹۲۴ با ابن سعودی موقعیت ویژه‌ی بریتانیا را در کویت، بحرین، قطر و ساحل عمان به رسمیت شناخته شد. این توافق ابن سعود را در حجاز در مقابل حسین ابن علی، شریف مکه از خاندان هاشمی در موقعیت برتری قرار داد. در مقابل بریتانیا دو پسر شریف از خاندان هاشمی (خاندان پیامبر اسلام) را فیصل در عراق و عبدالله را در اردن شرقی به سلطنت رساند. در فاصله‌ی جنگ‌های جهانی اول و دوم، منطقه در میان قدرت‌های استعماری اروپایی به زیر واحدهای نسبتاً منسجم تقسیم شدند. بریتانیا بر فلسطین، اردن شرقی، عراق، یمن جنوبی، مصر، سودان، فرانسه بر لبنان، سوریه، ایتالیا بر لیبی غلبه یافتند.

ترکیه‌ی جدید که تازه از خاکستر امپراتوری عثمانی سر برآورده بود، برآنتولی (شمال کردستان) و «تراس ترکی» در شبه جزیره‌ی بالکان در اروپا محدود می‌شد. ترکیه‌ی جدید به دنبال انزوای خود، حرکت به سمت غرب و سکولاریزه شدن و خودکفایی تحت رهبری آتاترک را آغاز کرد. عربستان سعودی، یمن و ایران مانند سابق خارج از حاکمیت استعماری باقی ماندند. به دنبال

کشف نفت بود که آمریکا در سال ۱۹۳۶ وارد عربستان شد.

خاورمیانه از پایان جنگ جهانی اول تا اواسط قرن بیستم به منطقه‌ی تقسیم شده تبدیل شده بود که از میزانی ثابت ژئوپلیتیکی بهره‌مند بود. قدرت‌های اروپایی موازنه‌ی قدرت در سرزمین‌های تحت‌کنترل خود بوجود آوردند و نفوذ شوروی را محدود کردند. از آغاز جنگ سرد بین شرق و غرب، به دنبال اعلام موجودیت دولت اسرائیل و از زمان جمال عبدالناصر در مصر تا ظهور دوباره‌ی جنبش کرد در جنوب کردستان و کودتاهایی در عراق و بویژه به دنبال پیروزی انقلاب ایران و گسترش جنبش کرد در شرق کردستان و آغاز جنگ ایران و عراق، خاورمیانه به منطقه‌ی بی‌ثباتی تا کنون رسیده است.

در پایان دوران استعمار کلاسیک پس از جنگ جهانی دوم، دولت-ملت‌ها در منطقه سر برآوردن که از ترکیه، قبرس، افغانستان، ایران در شمال، اسرائیل و خاور نزدیک عربی و بین‌النهرین (مزوپوتامیا) در جنوب و از لیبی و مصر تا سودان در آفریقا امتداد داشت. منازعات در داخل و میان بیست و چهار کشور حاکم از یک سو و بین «کشورهای چهاگانه» با جنبش کرد در داخل شعله‌ور شد که جنگ سرد موجب گسترش آن شد. این درگیری‌ها برکنترل نفوذ و فضاها‌ی مهم استراتژیک و دست‌رسی به ذخایر نفت و گاز، خاورمیانه را به دو بخش تقسیم کرد. اتحاد قدرت‌های خارجی با کشورها و جنبش‌های رهایی بخش مانند جنبش کردها، فلسطینی‌ها و جنبش چپ در ظفار موجب گردید که این دوره هیچ شباهتی با اتحاد ژئوپلیتیکی دوره‌ی قبل در منطقه نداشت. دولت محمد رضا شاه در ایران، ترکیه، عربستان، اردن، کشور جدیدالتأسیس اسرائیل تحت نفوذ غرب و مصر زمان ناصر و به دنبال کودتاهایی نظامی در عراق، سوریه و لیبی گرایش به شوروی در میان اعراب پیدا

شد.

تلاش برای کسب استقلال و آزادی زمانی که ابر قدرت‌ها و متحدان آن‌ها در آن دخالت می‌کردند به تعارضات جنگ سرد تبدیل می‌شد، نظیر ویتنام، کوبا و سایر جنبش‌های ملی و آزادی‌بخش در آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا. همین مسئله به دلیل استراتژیک بودن کردستان و موقعیت ترکیه و ایران در همسایگی شوروی و اهمیت ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک عراق و اهمیت تنگه‌های بوسفر، داردانل و هرمز باعث شد در تمام دوران جنگ سرد دو ابر قدرت با ملاحظات جدید از استقلال کردستان حمایت نکردند، زیرا بحران جدی سیاسی و نظامی را در این منطقه به هیچ عنوان به نفع خود نمی‌دیدند بلکه آن را بسیار خطرناک هم می‌دانستند. روابط میان شوروی و جنبش‌های انقلابی و رهایی‌بخش در جهان سوم جزء اساسی در سیاست جهانی و نیز عوامل کلیدی در مسائل میان آمریکا و شوروی بودند، مانند بحران موشکی کوبا در سال ۱۹۶۱.

تحلیل مراحل طی شده در روابط شرق و غرب در منطقه بشناخت ویژگی‌های اصلی برخورد آنان با کردستان کمک می‌کند. در همین خصوص دولت ترومن در مارس ۱۹۴۷ پس از ساقط کردن جمهوری کردستان در مه‌باد اعلام کرد؛ از آن‌هایی که مورد تهدید توسعه‌طلبی و براندازی شوروی هستند حمایت خواهد کرد. یکی از مناطقی که مورد توجه ترومن بود منطقه‌ی ما، و «کشورهای چهار گانه» بود که بدین وسیله اعطای کمک مالی به ترکیه و یونان را توجیه کرد. همین موضوع اهداف طرح مارشال هم بود. در واقع استفاده از کمک‌های مالی و اقتصادی برای توسعه‌ی کشورها یکی از راه‌های مداخله بود. این‌که جنگ سرد چه تأثیری روی استعمارزدایی و استقلال ملت‌ها داشت، به این موضوع بستگی داشت که ارزش‌ها و اهداف

رهبران انقلابی و نهضت‌های آنان تا چه حد ملی‌گرایانه یا مارکسیستی بود. بریتانیای کبیر به هیچ عنوان خوش نداشت در خاورمیانه شاهد کردستان مستقل باشد. از این نظر نقش غرب را در براندازی و انهدام جمهوری‌های آذربایجان و کردستان در ایران را نباید از نظر دور داشت.

در سال ۱۹۴۵ بعد از جنگ دوم جهانی بریتانیا و آمریکا و اروپا به این نتیجه رسیدند که ترکیه در مهار شوروی در خاورمیانه نقش محوری خواهد داشت. این نگرش در سال‌های بعد در دکترین ترومن رئیس جمهوری وقت آمریکا به مورد اجرا گذاشته شد و در ورود ترکیه به پیمان ناتو در سال ۱۹۵۲ و کشاندن آن به جنگ کره مؤثر بود. بدین ترتیب حفظ صلح بین قدرت‌های بزرگ سبب شد تا کردستان را در میان چهار کشور تقسیم کردند و بدین‌گونه اصول مربوط به سیاست موازنه‌ی قوا در منطقه با اصل «حق تعیین سرنوشت» برای ملت گرد مغایرت پیدا کرد.

در گذشته هم حفظ صلح بین قدرت‌های بزرگ ایجاب نموده بود بین آنان درباری عرصه‌ی نفوذ یا تقسیم مستعمرات توافق شود. مثلاً در دهه‌ی ۱۷۹۰، روسیه و پروس، لهستان را که قبل از آن یک کشور مستقل سلطنتی بود، برای حفظ موازنه‌ی قوا بین خود تقسیم کردند. در اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم، کشورهای اروپایی درباری ایجاد مستعمرات و عرصه‌های نفوذ در آسیا و آفریقا توافق کردند. در دوران جنگ سرد و پس از آن جهان غرب به روسیه اجازه داد سلطه‌ی خویش را بر ملت‌های اروپای شرقی، مردمان اتحاد جماهیر شوروی و خود روسیه حفظ کند تا در خصوص ملاحظات گسترده‌تر ثبات، امتیازی ندهد. حالت موازنه‌ی جنگ سرد بین شرق و غرب دولت‌های عضو در هر یک از بلوک‌ها را از خطر مطرح کردن سئوالات در مورد شرایط حاکمیت دولت‌ها و ملت‌ها

منصرف کرد.

مقاله‌ی معروف ژان کرکپاتریک که مدارا و تحمل کردن دیکتاتوری‌های نفرت‌انگیز در آمریکای لاتین به منظور مبارزه با کمونیسم را توجیه می‌کرد، حداقل گزارشی روشن از اوضاعی بود که در واقع وجود داشت. وی می‌نویسد: «آمریکا رژیم‌های راست‌گرایی ناخوشایند را در آمریکای لاتین تحمل می‌کرد، زیرا آن‌ها ضد شوروی بودند و مداخله در حوزه‌ی طرف دیگر بوسیله‌ی طرف شرق یا غرب، احتمال تشدید درگیری‌ها را افزایش می‌داد. در واقع مداخله در حوزه‌ی خود، با خطر ایجاد فرصت‌هایی برای طرف دیگر همراه بود».

بنابراین روشن است که در دوران جنگ سرد سیاست‌های غرب بویژه آمریکا براساس تهدید شوروی شکل گرفته بود و دولت‌های کوچکی هم در جهان سوم کم و بیش «مشتری» دو ابرقدرت بودند. وقتی شوروی از جنبش‌های رهایی‌بخش و نیروهای چپ حمایت می‌کرد، برای آمریکا راه دیگری جز حمایت از نیروهایی ارتجاعی و کودتا‌های نظامی و یا اشغال مستقیم باقی نمی‌ماند.

سیاست‌های بریتانیا در مورد کردستان تا جنگ جهانی دوم و جمهوری کردستان در مهاباد ادامه داشت اما از دهه ۱۹۵۰ به بعد آمریکا این نقش را ایفا کرده است. جمهوری کردستان در مهاباد پس از پیمان سور به مسئله‌ی کرد جنبه‌ی بین‌المللی داد و حتی جمهوری مهاباد در کنار جمهوری دموکراتیک آذربایجان در تبریز نقش عمده و مهمی در آغاز جنگ سرد بین شرق و غرب داشتند و از این لحاظ نه تنها بر کشورهای ایران و عراق و ترکیه تأثیر داشت، بلکه از نظر بین‌المللی هم حائز اهمیت بسیار بود.

در پایان جنگ سرد در دسامبر ۱۹۹۱ فروپاشی شوروی، باعث تعریف دوباره‌ی منافع ملی در تمام کشورها و در برخی موارد، تغییر

خود کشورها شد. سیاست جدید آمریکا در خاورمیانه در این راستا قابل تحلیل و بررسی است.

در ابتدایی نیمه‌ی دوم قرن بیستم، ایران جنبش چپ در ظفار عمان را سرکوب کرد، کشورهای که گرایش به شوروی داشتند از جنبش فلسطینی‌ها حمایت کردند. ایران، اسرائیل و آمریکا در مقابل کشورهای پیکارجوی عرب در آن زمان، جنبش کرد را در جنوب کردستان مورد حمایت قرار دادند که بعداً در بازی کثیف سیاسی قربانی کردند. زنده یاد ژنرال مصطفی بارزانی در مورد حوادث ۱۹۷۵ و شکست جنبش کرد در جنوب کردستان، که پروفیسور نادر انتصار استاد علوم سیاسی دانشگاه «آلاباما»ی آمریکا در کتاب «مافیای قدرت» از او نقل کرده است، می‌گوید؛ اگر وعده‌های آمریکا نبود ما هرگز به تله نمی‌افتادیم و تا این حد درگیر نمی‌شدیم در رابطه با تجربه‌ی تلخ ۱۹۷۵ یادآوری شرایط منطقه‌ای و جهانی آن زمان حائز اهمیت است. چیزی که جنبش کرد در آن زمان قادر به تحلیل و ارزیابی آن نبود و یا این‌که اساساً به دلایلی، علاقه‌ای به آن از خود نشان نداد. در آن زمان سیاست جهان غرب (دول آن) در خاورمیانه عدم حمایت از نیروهای آزادی‌خواه و جنبش‌های ملی رهایی‌بخش بود.

بدنبال سیاست‌های ارتجاعی و حمایت از حکومت‌های کودتایی، وراثتی، و سلطنت مطلقه بود. پیمان‌های سعدآباد، بغداد و... حاصل آن سیاست‌ها بود. به دنبال تأسیس کشور اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و جنگ‌های بین اعراب و اسرائیل که در نهایت به ناسیونالیسم عربی دامن زد و جمال عبدالناصر در مصر با طرح شعار «جمهوری متحده‌ی عربی» رهبری آن را در دست گرفت، با گرایش به سوی شوروی، جهان غرب را سراسیمه کرده بود. اسرائیل هم جهت کاهش فشار بر خود

به ویژه از طرف شرق، در پی ایجاد ارتباط با ایران، ترکیه و اتیوپی بود. کشورهای فوق هم به خاطر نگرانی از گسترش ناسیونالیسم پان عربیسم و اختلاط آن به ایدئولوژی کمونیستی و خصوصاً ایران علاوه بر مسائل فوق بشدت نگران تهدید خلیج فارس از طرف عراق به ویژه بعد از به قدرت رسیدن حزب بعث در عراق بود، به توسعه‌ی روابط فوق کمک کرد. در نتیجه جهت برهم زدن توازن قدرت در منطقه پارامتر کرد را وارد معادلات سیاسی - نظامی خود نمودند.

گرایش حزب بعث به سوی شوروی به منظور کاهش فشار از سوی ایران متحد آمریکا، موجب توجه آمریکا به جنبش کرد گردید. جنبش کرد هم نتوانست منافع استراتژیک آمریکا با ترکیه و ایران را بدرستی تشخیص دهد که هر یک از آن‌ها بخش‌های از کردستان را در اشغال خود داشتند. باز هم جنبش به این نکته پی نبرد که هم‌پیمانان آن (آمریکا و ایران) خواهان نابودی و تجزیه‌ی عراق نیستند، بلکه خواهان تضعیف آن‌اند که در نهایت در قرارداد الجزایر بدان هدف دست یافتند.

جنبش کرد در جنوب کردستان در آن زمان به دلایل زیادی از جمله عدم کنترل و نظارت افکار عامه‌ی مردم، ضعف در دیپلماسی، حذف جناح چپ جنبش، بی‌توجهی به نقش شوروی، ناتوانی در پیش‌بینی احتمال خیانت ایران و آمریکا به جنبش کرد به خاطر منافع استراتژیک با ایران و ترکیه و از همه مهمتر عدم پیش‌بینی عقب‌نشینی برنامه‌ریزی شده که در هر انقلاب و جنبشی ضرورت حیاتی دارد، همه‌ی این موارد جنبش کرد در جنوب کردستان را به تراژدی ۱۹۷۵ منتهی کرد.

تاریخ آغاز جنگ سرد بین غرب و شوروی باز می‌گردد به زمان اعلام جمهوری‌های کردستان و آذربایجان در ایران در سال‌های

۱۹۴۵ و ۴۶. مسکو از آن جمهوری‌ها حمایت می‌کرد و غرب مخالف بود.

در پایان جنگ جهانی دوم و به دنبال نگرانی از اتمام حوزه‌های نفتی در باکو، شوروی در پی کسب امتیاز نفت شمال ایران بود. هم‌چنین شوروی مانند امپراتوری روسیه به آب‌های خلیج فارس نظر داشت. کشف ذخایر نفتی در دامنه‌های زاگروس در کرکوک و شنگال (سنجار) - محل سکونت کردهای ایزدی که در تابستان ۲۰۱۴ توسط بنیادگرایان اسلامی (داعش) قتل عام شدند - تا حوزه‌ی خلیج فارس - کشورهای کنونی - بر تلاش شوروی افزوده شد. پس از کوتایی سازمان سیا بر علیه دولت مصدق در سال ۱۹۵۳، اتحاد نظامی مستحکم بین ایران و آمریکا بوجود آمد که به نفوذ شوروی در ایران خاتمه داد که به دنبال آن فعالیت احزاب چپ، بویژه حزب توده، ممنوع شد.

جمهوری ترک‌های جوان هم پس از عضویت در پیمان ناتو در سال ۱۹۵۲ از بازنگری در «کنوانسیون مونترلو» و کنترل مشترک تنگه‌های آبی ترکیه - راه ورود به دریای سیاه - با شوروی خوداری ورزید، که بر نگرانی شوروی هر چه بیشتر افزوده شد.

موقعیت و جایگاه غرب در خاورمیانه با تغییرات سریعی همراه بود. در خاور نزدیک - لبنان، فلسطین، سوریه - فرانسه در سال ۱۹۴۵ از قیمومیت خود بر لبنان و سال بعد بر سوریه دست برداشت. بریتانیا هم در سال ۱۹۲۲ اردن شرقی را از فلسطین جدا کرد و در سال ۱۹۴۶ پادشاهی اردن شرقی را به استقلال رساند، اما به نفوذ خود بر این کشورها ادامه داد. سال بعد لندن، از قیمومیت خود بر فلسطین دست برداشت. پس از آن نخستین جنگ اعراب - اسرائیل در سال ۱۹۴۸ رویداد که به پیروزی اسرائیل ختم شد و اسرائیل اعلام استقلال نمود. در سال‌های بعد اتحاد مستحکمی در زمینه‌های نظامی و

اقتصادی بین آمریکا و اسرائیل بوجود آمد که تا کنون از استحکام هرچه بیشتری برخوردار بود که دولت اسرائیل مانند یکی از ایالت‌های آمریکا و یا به امر واقع دارای نفوذ فوق‌العاده بر دولت آمریکاست. آمریکا در اسرائیل یک ماشین نظامی قدرتمند و اقتصادی توانمند ایجاد کرد. برغم این که اعراب مخالف آمریکا بودند، اما آمریکا برتری استراتژیکی مهمی در منطقه بوجود آورد. نفوذ بریتانیا در عراق رو به افول رفت. لیبی نیز پس از پیروزی متفقین در مقابل آلمان و نیروهای ایتالیا در شمال افریقا در سال ۱۹۴۳، که مانند نبرد نرماندی در فرانسه، یکی از پیروزی‌های تعیین کننده در جنگ جهانی دوم بود، تحت حکومت مشترک انگلیس و فرانسه قرار گرفت، اما در سال ۱۹۵۱ به استقلال دست یافت. بعداً لیبی معاهدات نظامی را با آمریکا و انگلستان امضا کرد و اجازه‌ی ایجاد پایگاه نظامی در خاک خود، از جمله بزرگ‌ترین پایگاه هوایی آمریکا به نام «ویلوس» به آن‌ها اعطا کرد. سوودان هم در سال ۱۹۵۶ استقلال خود را از بریتانیا اعلام کرد.

در این سال‌های پر از تحول و دگرگونی‌های سریع سرنوشت سرزمین کردستان و مردم‌اش از همه حزن‌انگیزتر است. در پایان جنگ جهانی اول و مداخلات قدرت‌های امپریالیستی در خاورمیانه، ملل خاورمیانه زبان‌مند شدند که ملت کرد بیش از همه زیان‌مند شد.

بررسی مسئله نشان می‌دهد که در پایان جنگ جهانی اول قدرت‌های اروپایی برای این که حائلی بین ترک‌های آناتولی و مردم ترک زبان آسیای مرکزی و آذری‌ها در ایران و به دلیل نگرانی آنان از اتحاد مجدد مسلمانان بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی که چنددهه قرن بر آن تکیه داشت، وجود داشته باشد، علاقمند به ایجاد کردستان مستقل بودند. از طرف دیگر وجود یک کشور مستقل کرد از قدرت بالقوه‌ی ترکیه جدید، ایران و عراق می‌کاست و حائلی

بین ترکیه و اعراب هم بوجود می‌آورد. بیشتر منابع آب و هیدرولیک و منابع مهم نفت و گاز، بویژه در جنوب کردستان، در منطقه‌ی کلیدی خاورمیانه در میان «کشورهای چهارگانه» در کردستان مستقل قرار می‌گرفت و این امکان را به کشورهای همجوار و نیز روسیه و قدرت‌های اروپایی بویژه بریتانیا و فرانسه می‌داد که از کردستان و مردم‌اش علیه ترکیه و ایران استفاده کنند. هرچند این استفاده‌ها را بعداً از همه‌ی ملل منطقه از جمله کردها کردند، با این تفاوت که ملل دیگر در سرزمین‌های خود دولت‌های ملی خود را هرچند وابسته تشکیل دادند، اما کردها از آن محروم گشتند.

در قرن بیست و یکم هم، چنین نگرشی در میان اروپائیان وجود دارد که اگر ترکیه به عضویت اتحادیه‌ی اروپا درآید از طریق کردستان مستقل بین اتحادیه‌ی اروپا با عضو جدیدش (ترکیه) و خاورمیانه‌ی متشنج حائلی ایجاد کنند. ترکیه هم به منظور دسترسی به منابع استراتژیک و فراوان نفت و گاز جنوب کردستان، با ائتلافی با کردها که بخش‌های، غرب، جنوب و شمال کردستان را در بر می‌گیرد، چندان بی‌علاقه به نظر نمی‌رسد.

این ملاحظات بود که قدرت‌های اروپایی در کنفرانس سور در سال ۱۹۲۰ به کردها وعده‌ی کردستان مستقل دادند. اما بعداً شرایط تغییر کرد. هم کشف نفت در جنوب کردستان (کرکوک) و هم پیروزی بلشویک‌ها در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و بویژه موفقیت انقلاب در جنگ داخلی علیه ضد انقلاب بلشویکی که از سوی قدرت‌های اروپایی حمایت می‌شدند و تأثیر انقلاب سوسیالیستی فوق بر کشورهای پیرامون و جنبش‌های کارگری کشورهای اروپایی موجب نگرانی قدرت‌های اروپایی پیروز جنگ و توجه روزافزون آنان به ترکیه‌ی نوین شد تا مبادا به دامن بلشویک‌ها خزیده

شود. جنبش ترک‌های جوان هم با آگاهی از موضوع، از شرایط به نفع خود استفاده کرد و به سرکوبی کردها پرداخت.

بدین ترتیب ملت گرد تبدیل به اقلیت‌هایی در کشورهای معیوب تأسیس‌الجدید شد. در واقع ترس از بلشویسم توجیه‌کننده‌ی علاقه و اشتیاق سیاستمداران بریتانیا و فرانسه برای خودمختاری و حق حاکمیت ملت‌ها محسوب می‌شد، اما به شرطی که خودمختاری‌ها و کشورهای جدید عملاً ضد شوروی باشند. از این دیدگاه، دلایل جهان سرمایه‌داری غرب برای مخالفت با جمهوری‌های آذربایجان و کردستان در تبریز و مه‌باد، بعد از جنگ جهانی دوم هم قابل بررسی است.

اگر در ربع اول قرن بیستم کردستان مستقل شکل می‌گرفت، اصولاً براساس منافع سرمایه‌داری غرب، بویژه فرانسه و بریتانیا پیروز جنگ در آن زمان، می‌بایستی به ضد شوروی تبدیل می‌شد که در این صورت، با توجه به اهمیت تنگه‌های داردانل و بوسفور، برای جهان سرمایه‌داری غرب گران تمام می‌شد. چون در آن شرایط گرایش ترکیه‌ی جدید به شوروی، احتمالی نزدیک به یقین بود. بنابراین جهان سرمایه‌داری به دلیل نگرانی از تعارضات بعدی حاضر به تأمین استقلال کردستان نبود، یا عبارت دیگر غرب، بین ترکیه‌ی جدید و حتی عراق و سوریه‌ی آن زمان و کردستان مستقل، گزینه‌ی اول را انتخاب نمود.

در آن زمان ملت‌های تجزیه شده نظیر کردها هم آن قدر توانمند و متشکل و یک‌پارچه نبودند که بتوانند سرنوشت خود را در انزوا تعیین کنند، بلکه به دلیل ژئواستراتژیکی سرزمین کردستان، تحت تأثیر نیروهای فراگیر و قدرتمند جهانی بودند. جنبش کرد به اشکال مختلف نیازمند حمایت قدرت‌های بزرگ بود. خود این مسائل باعث شد که سرنوشت اسفبار ملت کرد در میان تضادهای قدرت‌های فوق

رقم خورد. ادامه‌ی وضعیت فوق تا کنون هم تحت تأثیر رقابت و منافع همین نیروها بوده است. حتی اعراب هم که در خاورمیانه دارای تجارب حکومت گسترده‌ی چهار خلفای اول (راشدین) و امپراتوری‌های بعدی (امویان و عباسیان) بودند، به ۲۲ کشور عربی تجزیه شدند.

تنها بین سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۸۰ یعنی بعد از ساقط کردن جمهوری مه‌باد حدود پنجاه ملت جهان استقلال خود را بدست آوردند. تأثیر عوامل داخلی جامعه کرد در رقم خوردن سرنوشت کردستان را نباید نادیده گرفت. همین عوامل از جمله تشّت و اختلاف و ناهمگونی جامعه‌ی کرد بهانه‌ی خوبی بود تا قدرت‌های غربی بویژه فرانسه و بریتانیا بی‌توجهی خود به استقلال کردستان را توجیه کنند.

در پیمان سور در سال ۱۹۲۰، نخست برکردستان خودمختار در قلمرو ترکیه تأکید شده بود. هم‌چنین در ماده ۶۴، پیمان این حق را برای کردها در نظر گرفته بودند که از جامعه‌ی ملل بخواهند استقلال کردستان را به رسمیت بشناسند که در صورت موافقت سازمان ملل، پس از گذشت یک سال ایالت موصل هم به آن به پیوند.

هرچند پیمان سور به تحقق نه پیوست، اما از آن تاریخ به بعد مسئله کرد را بطور جدی وارد عرصه‌های بین‌المللی کرد. البته پیمان سور دارای اهداف امپریالیستی گردانندگان آن هم بود. حوادث بعدی بویژه سال‌های بین پیمان سور و لوزان تا کنون بخوبی نشان داده است که در این فاصله، آنان (دول غربی) تلاش کردند که از آرمان ملی ملت کرد به سود سیاست‌های امپریالیستی خود بهره برند. بویژه انگلستان بعد از سلطه بر جنوب کردستان (بخشی از عراق فعلی) جنبش کرد را در آن بخش سرکوب کردند و حق استقلال جنوب کردستان را به رسمیت

نشناختند، اما در عین حال انگلیسی‌ها از جنبش‌گرد در ترکیه حمایت می‌کرد تا ترک‌های جوان را تحت فشار قرار دهند. یعنی همان کاری که در سده‌ی اول هزاره‌ی سوم آمریکا در برخورد با کردستان انجام می‌دهد. از یک سو از خودمختاری جنوب کردستان (شمال عراق) حمایت می‌کند، از سوی دیگر ضمن مخالفت با جنبش‌گرد در شمال و غرب کردستان (تحت اشغال دولت‌های ترکیه و سوریه) حتی در سرکوبی آن با دولت ترکیه همکاری هم دارد.

به این خاطر بود که کمالیست‌ها هرچه بیشتر به سوی امپریالیست‌ها گام برداشتند و به سازشان رقصیدند، دول امپریالیستی غربی هم هرچه بیشتر سوز را به بوته فراموشی سپردند. سرانجام کمالیست‌ها در کنفرانس لوزان ولایت موصل را به انگلستان واگذار کردند و پیمان سور به کلی فراموش شد. در سال‌های بعد هم، تاکنون جنبش‌رهایی‌بخش کردستان مورد بهره‌برداری سوجدویانه‌ی امپریالیسم غرب قرار گرفته است.

جنبش‌گرد از یک‌سو نتیجه‌ی سیاست‌های شوونیستی ترک‌ها و از سوی دیگر مورد سوءاستفاده دستگاه‌های جاسوسی امپریالیستی برای بهره‌گیری از آن برای دستیابی به هدف‌های خویش بود.

حتی قبل از جنبش ترک‌های جوان، خود امپراتوری عثمانی زمینه‌های مساعدی برای بهره‌برداری از ساختار اجتماعی جامعه‌ی کرد با تشکیل هنگ‌های حمیدیه را فراهم کرده بود. هنگ‌های حمیدیه به رهبری فتودال‌ها و عشایر را با هدف، هم مبارزه علیه جنبش‌های رهایی‌بخش ازمنیان و جنگ با روسیه و هم به منظور دور نگهداشتن آن‌ها از جنبش نوپای کرد، از طرف امپراتوری عثمانی سازماندهی شده بودند. بعداً کمالیست‌ها علیرغم این‌که به واپسگرایی نهاد فتودالی و عشایری آگاه

بودند، به این هدف که از آنان برای دستیابی به مقاصد شوم خویش بهره‌گیرند، آن هنگ‌ها یا سپاه حمیدیه را منحل نکردند.

دولت‌های امپریالیستی هم که موضوع استقلال کردستان را در پیمان سور گنجانده بودند، نه تنها هیچ کمکی به جنبش‌کردها در درسیم در سال ۱۹۲۱ و سال‌های بعد نکردند بلکه حتی از جنایت‌های هولناک کمالیست‌ها بر علیه جنبش‌جولوگیری هم نکردند. در نتیجه تمام نیروهای که می‌توانستند، مواد پیمان سور (استقلال کردستان) را تأمین کنند نابود کردند و تنها آرمان کردستانی مستقل باقی‌ماند.

علاوه بر اقدامات و سیاست‌های امپریالیستی بعنوان عامل خارجی در عدم دستیابی کردستان به استقلال، عوامل داخلی جامعه‌ی کرد هم مزید بر علت بود و تأثیر ویران‌گری بر استقلال کردستان داشت.

ساختار عشیرتی- فتودالی جامعه‌ی کرد و عدم انسجام ملی قوی و یک‌پارچگی آنان مهمترین سد و مانع در راه هماهنگی آنان در مبارزه‌ی رهایی‌بخش بود. تضادهای اجتماعی در جامعه کرد، بیشتر سران عشایر و فتودال‌گرد را به اردوگاه شوونیست‌های ترک که دشمنان قسم خورده‌ی جنبش‌های رهایی‌بخش کردستان بودند راند که بیشترشان تا کنون به شوونیست‌های ترک در مقابل جنبش‌های رهایی‌بخش‌گرد وفادار مانده‌اند.

اساساً به همین منظور است که دولت ترکیه‌ی تلاش فراوانی برای حفظ مناسبات و ساختار عشیرتی و خانواده‌گرایی سنتی به کار می‌برد که همین موضوع تأثیری مخرب بر توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی و به تبع آن بر توسعه‌ی سیاسی ترکیه و کردستان داشته است. این سیاست کم و بیش به شیوه‌های مختلف از سوی سایر کشورهای چهارگانه اعمال شده است.

ناهمگونی مذهبی جامعه‌ی کرد عامل

دیگری بوده که بر یک پارچگی ملی کردستان تأثیر منفی داشته است.

در پایان جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی، لایه‌ی روشنفکران بورژوازی کرد که در حال شکل‌گیری بود به دلیل ناتوانی نتوانست با رهبری خود در راه یگانگی همه‌ی نیروها، جنبش ملی کردستان را به پیش‌راند. این مسئله کردها را از سازمان سیاسی که بتواند جنبش‌شان را از یک کانون واحد رهبری و هدایت کند، محروم ساخت. همین موضوع بیانگر آن بود که جنبش‌های کرد در آن زمان مانند جنبش‌های درسیم، شیخ سعید پیران، شیخ محمود برزنجی و حتی قبل از آنان جنبش شیخ عبداللہ نه‌ری با همه‌ی گستردگی و اهمیت‌شان نه یک جنبش ملی بلکه جنبش‌های بسته‌ی محلی باقی ماندند و در نهایت سرکوب شدند.

رهبران کرد آرمان‌های مردم‌گردد را انعکاس نمی‌دادند و به این خاطر از سوی توده‌های مردم پشتیبانی نشدند. آنان به جای تکیه بر نیروی مردم، خواهان مداخله‌ی دولت‌های امپریالیستی در مسئله‌ی کرد بودند. از این‌رو در بیشتر موارد سرنوشت جنبش کرد نه در میدان مبارزه بلکه در بازی‌های دیپلماتیک تعیین می‌شد که خود این مسئله زمینه برای سوءاستفاده‌هایی از مسئله‌ی کرد را فراهم می‌کرد و می‌کند.

سرانجام در آن دوره سرنوشت ملت‌گردد با زد و بند میان کمالیست‌ها و دولت‌های امپریالیستی در کنفرانس لوزان تعیین شد و به اندیشه‌ی کردستان مستقل پایان دادند. هر یک از طرفین، دیگر در این فکر بودند چه سودی از مسئله‌ی کرد برای دستیابی به اهداف خود بویژه در مورد ولایت موصل ببرند. انگلستان در حین سرکوبی کردها در عراق، خود را هوادار استقلال شمال کردستان (تحت اشغال دولت ترکیه) نشان می‌داد. ترکیه هم علیرغم سرکوبی جنبش کرد

در شمال کردستان، خود را هوادار استقلال جنوب کردستان (تحت اشغال دولت عراق) نشان می‌داد. همین برخوردهای دوگانه و متضاد نهایت تبهکاری آنان را در مسئله کرد نشان می‌داد.

بعد از پیمان لوزان و حل مسئله‌ی ولایت موصل، دولت‌های چهارگانه‌ی اشغال‌گرددستان و دولت‌های امپریالیستی تاکنون به پلیدی و تبهکاری و توطئه‌گری در رابطه با مسئله‌ی کردستان ادامه داده‌اند، که خیانت سال ۱۹۷۵ به جنبش‌گردد در جنوب کردستان یکی از موارد آن است.

از یک‌سو عدم هماهنگی و یک‌پارچگی میان کردها و گروه‌ها و سازمان‌ها و احزاب سیاسی آنان و از سوی دیگر، ناهماهنگی میان عشایر- فئودال‌ها و گروه‌های عشیرتی و قبیله‌ای و پیوند سست با توده‌های زحمتکش و ناآگاهی آنان از اهداف دولت‌های امپریالیستی از مواردی بوده است که تاکنون هم به دولت‌های اشغال‌گردد کردستان و هم به دولت‌های امپریالیستی فرصت مداخله و سودجویی از جنبش‌گردد را داده است که دشمنان کرد هم به نحو احسن به نفع خود، از آن سود برده‌اند. همین سودجویی‌های امپریالیستی بود که دولت‌های غربی (انگلستان، فرانسه، ایتالیا و ...) از یک‌سو موادی را درباره‌ی استقلال کردستان در پیمان سور گنجاندن از سوی دیگر تمام تلاش‌شان این بوده است که این آرمان به واقعیت نپیوندد.

مبارزه‌ی ظاهری ضد امپریالیستی کمالیست‌ها- مانند ادعای ضد امپریالیستی رژیم مذهبی در ایران معاصر- هم برخی از شخصیت‌های کرد را فریب داد.

در هر حال کنفرانس لوزان نسبت به کنفرانس سور یک گام به پس بود که نشان داد دولت‌های امپریالیستی مسئله‌ی کردستان را به عنوان ابزاری در دست خود نگه داشته‌اند پس از آن که به اهداف خود در مورد ولایت

موصل دست یافتند آرمان‌های کردستان مستقل را نادیده گرفتند و به شوونیزم ارتجاعی ترک و سایرین حق دادند که آرزوهای ملی ملت کرد را لگد مال و جنبش استقلال طلبی آنان را به خون آغشته کنند.

بنابراین نتایج دوران جنگ‌های جهانی و بعد از آن تاکنون هنوز برای کردها به قدر کافی شناخته شده نیست. همین موضوع تاکنون در بیشتر موارد موجب ارزیابی‌های غلط از سوی جنبش کرد و سیاست‌مداران و روشنفکران آن شده است.

عراق برای بریتانیا به جهت سلطه بر خاورمیانه و منابع آن حیاتی و کردستان برای آن لنگرگاه بود. از یک سو بریتانیا برای رضایت خاندان شریف حسین در عربستان که پسران او ملک فیصل و ملک عبدالله را در عراق و اردن شرقی به سلطنت رسانده بود، جنوب کردستان را ضمیمه‌ی خاک عراق جدید کرد تا از اکثریت مردم شیعه مذهب عراق در برابر سنی‌ها جلوگیری کند. از سوی دیگر برای این‌که وسیله و ابزاری برای تعادل بین کردها و اعراب را داشته باشد، از سیاست ایجاد بی‌ثباتی پشتیبانی کرد و ناسیونالیسم ملایم و معتدل کردی را تشویق کرد. به دنبال شورش شیخ سعید پیران در شمال کردستان که نفع اصلی را از آن، بریتانیا برد که با این کار مانع مداخله ترکیه و ایران در امور ممالک عربی شدند. مسئله‌ی کرد و کردستان را مانند شمشیر دامکلووس بر سرانان نگه داشتند. همین مسئله باعث شد که آتاتورک شعار معروف خود «صلح در داخل، صلح در خارج» را طرح کند.

یکی از دلایل حسن‌همجواری ترکیه با شوروی سابق، ترس ترکیه از حمایت یا تشویق ملی‌گرایی کرد از سوی بلشویک‌ها بود. این روابط تاکنون هم مورد توجه است. از سوی دیگر بریتانیا بخاطر حفظ عراق در سرکوبی و کشتن ملی‌گرایان و مبارزین کرد

با ایران همکاری کرد. زیرا هر جنبش نیرومند و گسترده‌ی کرد در ایران می‌توانست بطور مستقیم بر سیاست‌های بریتانیا در عراق تأثیر کند. در ضمن بریتانیا در سرکوبی و بمباران مقاومت کردها در عراق فعال بود. در کل سیاست انگلستان به علل و عوامل زیاد ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیک موافق ایجاد یک کشور مستقل کرد نبود. سرانجام در کنفرانس لوزان سه سال پس از کنفرانس سور کردها از تشکیل کشور مستقل خود محروم گشتند و سیاست محروم کردن کردها از تأسیس کشور مستقل تاکنون از سوی قدرت‌های غربی پیگیری می‌شود.

نکته‌ی قابل توجه ملت کرد این است؛ هم‌چنان که کردستان در ربع اول قرن بیستم، در سال ۱۹۲۴ لنگرگاه نفوذ بریتانیا در عراق و خاورمیانه بود، در جنگ آمریکا بر علیه عراق در سال ۲۰۰۳ مهمترین لنگرگاه آمریکا در عراق و مهمترین و اساسی‌ترین عامل در تصویب پیمان امنیتی عراق با آمریکا در اواخر سال ۲۰۰۸ در کابینه و پارلمان عراق بودند و حتی در موضوع بر خورد با داعش هم کردها تعیین کننده بودند.

آمریکا هم در آغاز هزاره سوم در ادامه‌ی سیاست‌های انگلستان در ربع اول قرن بیستم به لحاظ منافع ملی و استراتژیک خود در خاورمیانه و بویژه در رابطه با کشورهای چهارگانه حتی حاضر به بحث هم بر سر مسئله‌ی استقلال کردستان نیست. از یک سو در سرکوبی جنبش کرد در شمال کردستان با دولت ترکیه همکاری می‌کند و از سوی دیگر بال و پر دولت خودمختار کردستان در عراق فدرال را قیچی و از قدرت و حاکمیت آن می‌کاهد و موضوع کرکوک را به صندوق پاندورای عراق تبدیل کرده است. هم‌چنین تلاش نمود عراق پس از صدام را با ترکیه و ایران و سوریه بر علیه جنبش کرد وارد پیمان امنیتی کند.

پس از پایان استعمار اروپایی منطقه، آمریکا وارد صحنه‌ی خاورمیانه گردیده و به عنوان مهم‌ترین قدرت خارجی غربی جایگزین فرانسه و بریتانیا گردید. به دنبال پایان جنگ جهانی دوم و اروپایی خسته از جنگ، آمریکا قدرت مالی و نظامی خود برای دفاع از منافع حوزه‌ی دریایی در منطقه به کار گرفت و این کار را با قرار دادن پایگاه‌های بزرگ ناتو در ترکیه و ارائه‌ی کمک‌های عظیم اقتصادی به این کشور، توسعه‌ی روابط نظامی و اقتصادی با عربستان سعودی، برقراری روابط نزدیک با اسرائیل و حمایت قوی از رژیم پادشاهی در ایران به انجام رساند. برابر برخی برآوردها، تا قبل از فروپاشی شوروی، حدود هفتاد درصد از تأسیسات و ایستگاه‌های جاسوسی و استراق سمع آمریکا تنها در ترکیه بود که بخش اعظم آن در شمال کردستان و بویژه در شهر گردنشین دیاربکر استقرار یافته بود.

در واکنش به «سیاست مهار» غرب در امتداد کشورهای شمالی خاورمیانه که شامل اعضای «پیمان بغداد» در سال ۱۹۵۵ می‌شد، مسکو استراتژی اتحاد با کشورهای فراسوی حلقه‌ی ایجاد شده پیرامون مرزهایش را دنبال کرد. در این زمینه وضعیت مصر نخستین فرصت مهم را در اختیار شوروی قرار داد تا جای پای مستحکمی را برای خود در قلب خاورمیانه پیدا کند. زمانی که نیروهای بریتانیا از کانال سوئز خارج شدند، سرهنگ جمال عبدالناصر کانال سوئز را ملی اعلام و روابط مصر را با لندن قطع کرد. سه ماه بعد فرانسه و انگلستان، در کنار اسرائیل برای کنترل آب‌راه سوئز به مصر حمله‌ی نظامی کردند. انگیزه‌ی مهم اسرائیل از شرکت در این جنگ شکستن محاصره‌ی تنگه‌ی تیران یا به اصطلاح عربی، مضیق تیران، از سوی اعراب در انتهای جنوبی خلیج عقبه، که تنها راه دسترسی اسرائیل به واردات نفتی از ایران و تجارت با شرق دور در آن زمان بود. با مداخله‌ی سازمان ملل و

به رهبری آمریکا و اتحاد شوروی با شکست مواجه شد. این جنگ با آتش‌بس خاتمه یافت که مهم‌ترین شرط آن عقب‌نشینی نیروهای مهاجم بود. اسنادی که بعداً از طریق سفارت شوروی در لندن به دست آمد و یکی از اعضای سازمان‌های جاسوسی انگلستان، ام. آی. ۵ یا ام. آی. ۶ آن را افشا کرد، مهم‌ترین دلیل شکست این جنگ تهدید بمباران اتمی لندن و پاریس از سوی شوروی در آن زمان بود. هرچند که شوروی از طریق نامه‌ی فوق سری به مصر که از طریق سفارت شوروی در لندن ارسال شد و خود شوروی می‌دانست که این نامه به دست دولت انگلستان خواهد افتاد، بلوف کرده بود اما به هر حال این بلوف کارساز بود.

از آن پس شوروی به عنوان مهم‌ترین حامی مصر ایفای نقش نمود و منابع مالی لازم برای ساخت سد اسوان را در اختیار مصر قرار داد، کمک‌های نظامی و اقتصادی عظیمی را به آن کشور اعطا کرد و پایگاه‌های نظامی و هوایی در خاک آن کشور ایجاد کرد. این رابطه تا اخراج ناگهانی پرسنل نظامی شوروی از مصر توسط انور سادات ادامه داشت. این مسئله پس از آمادگی قاهره و دمشق برای آغاز جنگ اکتبر، جنگی که اعراب آن را جنگ «رمضان» و اسرائیل نیز جنگ «یوم کیپور» می‌نامند، که شوروی تمایلی به حمایت از آن نداشت، اتفاق افتاد. روابط مصر به عنوان رهبر جهان عرب با شوروی موجب گسترش نفوذ سریع شوروی در منطقه شده بود. به دنبال موافقت‌نامه‌ی نظامی مصر با شوروی که در سال ۱۹۵۶ به امضا رسید، دمشق نیز اقدام به چنین کاری کرد. این اتحادیه‌ی برای مقابله با پیمان بغداد طرح‌ریزی شده بود. سوریه به رهبری «حزب بعث» که ترکیبی از سوسیالیسم و ملی‌گرایی بود، اتحادی را در سال ۱۹۵۸ با مصر تحت عنوان «جمهوری عربی متحده» تشکیل داد. یمن نیز بلافاصله به این اتحادیه پیوست که



پس از آن به «کشورهای عربی متحده» تغییر نام داد. این اتحادیه بعد از سه سال به دنبال کودتایی نظامی ضد بعثی‌ها در سوریه که به خروج آن کشور منجر شد، پایان یافت. در سال ۱۹۶۶، جناح افراطی بعثی‌ها دوباره قدرت را با حمایت شوروی در دست گرفتند و ارتش سوریه را به تسلیحات مدرن مجهز ساختند. «استراتژی حملات دوگانه» اعراب ضد اسرائیل از شمال و جنوب، اساس جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ به شمار می‌رفت. در همین زمان برغم برخورداری از تسلیحات شوروی، روشن شد که سوریه و مصر در کنار یکدیگر نیز توان کسب پیروزی در برابر اسرائیل را ندارند.

برغم این که غرب در دوران جنگ سرد به طور بسیار دقیق در پی حفظ موقعیت خود در خاورمیانه بود، اما با تغییر رژیم‌ها و اتحادیه‌ها، به تحلیل گراید. عراق، مانند پلی میان ترکیه و ایران در سال ۱۹۵۵ به پیمان بغداد پیوست، ولی در سال ۱۹۵۹ پس از کودتایی که سلطنت را در عراق سرنگون کرد، از آن خارج شد و به سمت مسکو روی آورد. در آن زمان بود که ژنرال بارزانی رهبر جنبش کرد در جنوب کردستان، دوباره از شوروی به عراق فراخوانده شد. در سال‌های بعد، حزب بعث عراق به قدرت رسید. عراق در سال ۱۹۷۲ «معاهده‌ی دوستی پانزده ساله» با اتحاد جماهیر شوروی امضا کرد که طی آن فعالیت‌های «حزب کمونیست عراق» قانونی شد و بین جنبش کرد و دولت عراق در جنوب کردستان دوره‌ای از آرامش برقرار بود.

در سال ۱۹۶۷ یمن که استقلال خود را از بریتانیا اعلام کرد، «جمهوری خلق دموکراتیک یمن» را تشکیل داد که تنها دولت مارکسیستی در منطقه بود. از این طریق دستیابی نیروی دریایی مسکو به عدن - پایگاه قبلی دریای بریتانیا - امکان‌پذیر شد که تا زمان فروپاشی شوروی و اتحاد یمن شمالی و جنوبی در سال

۱۹۹۰ هم‌چنان از آن استفاده می‌کرد. افغانستان تا دهه‌ی ۱۹۷۰ در جنگ سرد بین شرق و غرب بی‌طرف ماند و تلاش نمود از هر دو طرف کمک دریافت کند. اما در پی کودتایی در سال ۱۹۷۳، دولتی مارکسیستی روی کار آمد که کشور افغانستان را به سمت مسکو سوق داد. حملات چریکی که عمدتاً در تشکل‌های اسلامی و بنیادگرایی بر علیه کمونیسم با حمایت غرب سازمان یافته بودند، منجر به مداخله‌ی نظامی شوروی به مدت ده سال شد.

شوروی هم‌چنین در دوران جنگ سرد، از موج انقلاب‌های ملی‌گرایانه در لیبی، سودان، ایران بهره برد. در چنان شرایطی برای غرب بویژه آمریکا راهی به جز حمایت از نیروهای ارتجاعی و واپس مانده‌ترین طبقات اجتماعی باقی نماند که نتیجه‌ی آن حکومت‌های مستبد و دیکتاتور بود که تا کنون کشورهای خاورمیانه یا به طور مستقیم گرفتار آن و یا عوارض ناشی از حاکمیت آنان در گذشته‌اند. حتی در زمان انقلاب ایران، آمریکا با تمام وجود تلاش نمود که در ایران در جوار شوروی که در افغانستان هم حضور داشت، نیروی‌های انقلابی و دموکراتیک، بویژه، جریان چپ غالب نه شوند. به این خاطر در واگذاری رهبری انقلاب به دست روحانیان بنیادگرا نقش اساسی را داشت.

به هرحال انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ به رهبری آیت‌الله خمینی، شاه را به عنوان یکی از نزدیک‌ترین متحد غرب از مدار خارج ساخت. انقلاب ایران برغم این که خود را ضد امپریالیسم نشان می‌داد اما به دلیل این که رهبری این انقلاب به دست بنیادگرایان اسلامی افتاد، به تقویت نیروهای بنیادگرایی مذهبی در خاورمیانه پرداخت که هرچه بیشتر خاورمیانه را آشفته کرد. ایران تحت رژیم مذهبی خمینی، برغم ادعای ضد امپریالیستی‌اش، در عمل در جنگ افغانستان

برعلیه شوروی و ارتش سرخ آن در کنار آمریکا قرار گرفت. زیرا رژیم مذهبی اختلاف ایدئولوژیکی عظیمی با جریان چپ و مسکو داشت. حتی در زمان اشغال افغانستان توسط آمریکا بعد از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر، بیشترین خدمت را به آمریکا کرد. با جنگ علیه جنبش کردستان و با استفاده از موقعیت جنگ با عراق، تمام نیروی‌های انقلابی-دموکراتیک، دگراندیش، بویژه جریان چپ را بی‌رحمانه و با خشونت تمام از دور خارج کرد که از این طریق آگاهانه یا ناآگاهانه مسقیم یا غیر مستقیم، بزرگ‌ترین خدمت را به سیاست‌های امپریالیستی غرب در منطقه کرد. تهدید بنیادگرایی از سوی ایران، کشورهای عربی را هر چه بیشتر در دامن غرب انداخت.

به همان گونه که نفوذ فزاینده‌ی شوروی در منطقه، اتحادهای مجدد استراتژیک میان قدرت‌های غربی و کشورهای منطقه مانند ترکیه، عربستان، اسرائیل و ایران رژیم سلطنتی را ضروری ساخت، سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی رهبران انقلاب ایران موجب شد که حکومت‌های منطقه‌ای هرچه بیشتر به سوی غرب تمایل داشته باشند، پایگاه‌های ثابت بیشتری را در اختیار آمریکا قرار دادند، حضور آمریکا در خلیج فارس به حضوری دائمی و نهادینه شده‌ی نظامی تبدیل شد. حتی کشورها غربی به سرکردگی آمریکا در کنفرانس سرنوشته ساز گوادلوپ د، به دلیل نگرانی از رشد گروه‌های انقلابی-دموکراتیک تلاش نمودن با تسلیم ارتش و دیوان‌سالاری رژیم سلطنتی به بنیادگرایان اسلامی به رهبری خمینی سد و مانعی را در برابر نفوذ شوروی در ایران، که در آن زمان برای هر دو طرف، شرق و غرب، دارای اهمیت فوق استراتژیک بود، ایجاد کند.

اسرائیل نقش حیاتی بر روابط استراتژیک قدرت‌های بزرگ در منطقه را داشت. در جنگ شش‌روزه‌ی اعراب و اسرائیل در سال

۱۹۶۷، اسرائیل شبه جزیره‌ی سینا را تصرف کرد و به ساحل شرقی کانال سوئز رسید. در زمان جنگ، کانال بواسطه‌ی کشتی‌های غرق شده مسدود و به مرز میان دو کشور تبدیل شد. مصری‌ها از پاک‌سازی کانال خودداری کردند. انسداد کانال برای شوروی دست‌آوردی استراتژیک بود زیرا کشتی‌هایی که به طور معمولی از این کانال برای اتصال اروپا و آتلانتیک شمالی به خلیج فارس، اقیانوس هند و آسیا-پاسیفیک استفاده می‌کردند را مجبور می‌ساخت از مسیر طولانی‌تری و پرهزینه‌تر «دماغه‌ی امید نیک» عبور کنند. کانال تا سال ۱۹۷۵ هم‌چنان بسته بود. در این سال مصر و اسرائیل موافقت‌نامه‌ای را برای عقب‌نشینی و خروج نیروهای اسرائیل از شبه جزیره‌ی سینا امضا کردند که در نهایت این کانال با کمک نیروی دریایی آمریکا پاک‌سازی شد. از طرف دیگر اسرائیل در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ پس از دفع حملات ناگهانی مصر و سوریه به جبهه‌های جنوبی و شمالی آن، به عنوان پیروز جنگ شناخته شد. به دنبال رسوایی این شکست بود که انورسادات از شکست دادن اسرائیل ناامید و به غرب گراید و به اتحاد با جماهیر شوروی پایان داد. در نتیجه، توافق آمریکا با مصر در سال ۱۹۷۶ جهت کمک به مصر در توسعه‌ی تکنولوژی هسته‌ای صلح‌آمیز و نیز دورنمای صلح با اسرائیل موجب تغییر سیاست خارجی قاهره به سمت غرب شد. موافقت‌نامه‌ی کمپ‌دیوید در سال ۱۹۷۸ با میانجی‌گری کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا صورت گرفت که منتهی به صلح رسمی بین اسرائیل و مصر شد. در زمانی که در سال ۱۹۸۱ انور سادات ترور شد، حسنی مبارک، جانشین وی نیز این روابط را بیش از گذشته توسعه داد. این رابطه با مشارکت قاهره به عنوان عضوی کامل در ائتلاف متحدین ضد عراق در جنگ خلیج فارس تقویت یافت. مصر در نتیجه‌ی چرخش خود به سمت اردوگاه

غرب، به عنوان دومین کشور دریافت کننده‌ی کمک‌های سالانه از آمریکا، بعد از اسرائیل، پاداش خود را دریافت کرد.

رشد جمعیت، توسعه‌ی شهرنشینی، مسائل ناشی از رشد اقتصادی و بازسازی، ذهنیت راکد و حاکم بر خاورمیانه و ارتباط آن با دولت و بحران‌های مربوط به اسلام و بنیادگرایی و رشد ملی‌گرایی از مشکلات اساسی خاورمیانه است. پارامترهای فوق مهم‌ترین عامل تهدید ثبات خاورمیانه‌اند. رشد جمعیت در خاورمیانه است، این رشد جمعیت در مناطق مختلف یکسان نیست، در مناطقی که عمداً عقب‌نگه داشته‌اند، مانند کردستان بیشتر است. افزایش هزینه‌های دفاعی و نظامی در مقابل هزینه‌های رفاهی و آموزشی، رشد جمعیت در مقابل رکود اقتصادی، و عدم توسعه یافتگی باعث کاهش درآمد سرانه و در نتیجه فقر و محرومیت بیشتر می‌شود. بدلیل عدم وجود کشاورزی صنعتی و سیاست‌های غلط ارضی که موجب تقسیم زمین به قطعات کوچک‌تر شده است، رشد جمعیت در روستا و عدم امکان اشتغال برای سپاه بیکاران آن، مردم به دنبال کار و خدمات اجتماعی به شهرها روی می‌آورند که سبب شهرنشینی کنترل نشده شده‌اند، شهرهای مانند تهران، استانبول، قاهره و ... دارای جمعیت چندین برابر ظرفیت خود شده‌اند و از شلوغ‌ترین شهرهای جهان به حساب می‌آیند. بیشتر حاشیه‌نشینان و کارگران کارهای پست در شهرهای مانند تهران، استانبول و سایر متروپول‌های ترکیه، مهاجرین و آوارگان کردستان هستند که علاوه بر عوامل اشاره شده، ناامنی ناشی از سرکوبی ملت کرد مزید بر علت این روند است. شوونیزم حاکم بر کردستان به دلیل فقدان آینده‌نگری به عوارض ناشی از سرکوبی ملت کرد توجه نمی‌کنند. شهرها همیشه مرکز فعالیت‌های فکری، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی‌اند. راندن مردم کرد به حاشیه شهرها علاوه بر این که

مشکلات دولت‌های اشغال‌گر کردستان را در رابطه با کردها حل نمی‌کند، بلکه دو چندان هم می‌کند.

یکی از دلایل بروز انقلاب و فروپاشی رژیم شاه در ایران، افزایش بی‌رویه جمعیت شهر از انبوه بیکاران بود، مشکل مسکن، رفاهی، حمل و نقل، خدمات بهداشتی، آموزشی و تفاوت‌های بین غنی و فقیر بسیار جدی است. عدم توانایی دولت‌ها در مطابقت دادن خود با شرایط فوق در خاورمیانه برای آنان عواقب سیاسی دارد. به دلیل ذهنیت کهن حاکم بر خاورمیانه که هم میراث قرن‌های گذشته است و هم جهان سرمایه‌داری در قرن بیستم حامی آن بود، بویژه بعد از تحولات بلوک شرق، عمدتاً شاهد رشد گروه‌های اسلامی و بنیادگرا در ایران، ترکیه، لبنان، عراق، فلسطین تا الجزایر هستیم که بطور بسیار جدی روند دموکراسی خاورمیانه را تهدید می‌کند.

در این وضعیت عراق نخواهد بود، اگر ادعا شود که جامعه‌ی کرد بیشترین گروه‌های سیاسی سکولار را دارد. فاکت عراق و مخالفت با نیروهایی بنیادگرا نظیر داعش، قابلیت‌های ملت کرد برای دموکراسی کردن منطقه و خاورمیانه نسبت به سایر ملل را که گرفتار بنیادگرایی‌اند، نشان داده است. در مقایسه با فلسطین، لبنان، لیبی، سوریه و عراق، کردستان مستعدترین مکان برای پرورش نطفه‌های دموکراسی است و جهان سرمایه‌داری که در پی تجدید ساختار سیاسی خاورمیانه است اگر به این موضوع و به این منطقه «کردستان» توجه نکنند روند دموکراسی به خطر خواهد افتاد. افزایش جمعیت در کشورهای چهارگانه و عدم حل مسئله‌ی ملی کردستان بحران‌های داخلی را در آن کشورها تقویت می‌کند.

در سال‌های اول تأسیس جمهوری ترکیه جمعیت آن حدود ۱۵ الی ۲۰ میلیون نفر بود که در حال حاضر بیش از ۷۰ میلیون نفر است که بیش از ۳۰٪ آن را کردها تشکیل می‌دهند

که در تحولات ترکیه نسبت به جریان‌های مذهبی و طریقت‌گرا، شوونیست و ملی‌گرای ترکیه، درک و قابلیت‌های خود را در روند دموکراسی کردن ترکیه بویژه در انتخابات‌ها به خوبی نشان دادند.

در ایران هم از ابتدا تا کنون و بویژه از تشکیل حکومت بنیادگرایی در ایران در راه آزادی مبارزه کرده‌اند. همه شاهد وضعیت عراق هم هستیم. طبقه‌ی غیر مذهبی و غرب‌گرای حاکم بر ترکیه، از جانب بنیادگرای مذهبی و رشد جمعیت نسبی ملت کرد و مطالبات آن که، باعث تغییرات اساسی موازنه‌های سیاسی و چشم‌اندازهای ثبات مطلوب آن‌ها شده است خود را در تهدید می‌بیند. رشد جمعیت کرد با توجه به عدم حل مسئله کردستان، در عراق، در ایران و سوریه هم موجب نگرانی کسانی شده است که خواهان حفظ وضع موجوداند و یکی از دلائل بالا رفتن هزینه‌های نظامی و دفاعی در مقابل هزینه‌های رفاهی، بهداشتی و آموزشی بوده که در نهایت عدم توسعه‌ی انسانی، نرخ رشد اقتصادی پائین و گسترش فقر و محرومیت را به دنبال داشته است.

این گرفتاری‌ها ویژه‌ی ملتی است که ملل دیگر را سرکوب می‌کند. این مسئله علاوه بر مشکلات داخلی کشورهای مورد بحث، موجب نگرانی جهانی هم شده است. اختلافات قومی، مذهبی، جمعیتی و اقتصادی محرکی برای مهاجرت از مناطق روستائی به شهری، از مناطق فقیر به ثروتمند و از کشورهای ناامن به مناطق و کشورهای امن می‌باشد. مانند مهاجرت از کشورهای اشغال‌گر کردستان به اروپا که بطور کلی مهاجرت و حرکت مهاجران، عامل کلیدی در سراسر جهان بعد از جنگ سرد به حساب می‌آید.

با توجه به کاهش جمعیت در اروپا، مهاجرت منجر به ترکیب متنوع‌تر جمعیت خواهد شد و با تنش‌های اجتماعی و پیدایش احزاب افراطی راست‌گرا در ارتباط خواهد

بود. یکه‌تازی‌های داعش که بخشی اساسی از نیروهای آن را مهاجران اروپایی و آمریکایی تشکیل می‌دهد، این نگرانی‌ها را به طور بسیار جدی نشان می‌دهد. به همین جهت اروپا و آمریکا محدودیت‌های را بر مهاجرت اعمال کرده‌اند. بر این اساس حل مسئله‌ی کردستان با امنیت جهانی ارتباط پیدا کرده است، همان‌گونه که سرکوبی جنبش آن هم با همکاری مستقیم آمریکا و ناتو با دولت ترکیه جنبه جهانی پیدا کرده است. ایران، ترکیه و سوریه همیشه نگران حرکت‌های بزرگ مهاجران کرد هستند که به دنبال امنیت‌اند. حملات ددمنشانه‌ی داعش علیه کردان ایزدی در تابستان ۲۰۱۴ نشان داد؛ نامنی برای جمعیت فزاینده‌ی ملت کرد به دلیل سرکوبی و پایمالی حقوق آن یکی از عوامل مستمر بی‌ثباتی کشورهای خلیج فارس و حاشیه‌ی مدیترانه‌ای نه تنها در آینده بلکه در حال حاضر است.

اقتصاد کشورهای اشغال‌گر کردستان در سطح بالائی گرفتار بیکاری، تورم و دیون خارجی است، با توجه به افزایش جمعیت و لاینحل ماندن مسائلی هم چون مسئله‌ی کردستان و به تبع آن افزایش هزینه‌ی نظامی و به خطر افتادن روند دموکراسی امید چندانی به رشد اقتصادی وجود ندارد. این روند که در کردستان از درصد بالاتری برخوردار است، در ددرسه‌های دیگری بر ددرسه‌های دولت‌هایی چهارگانه‌ی سرکوب‌گر ملت کرد می‌افزاید و آن هم روی آوردن بیشتر جوانان کرد به نبرد مسلحانه‌ی جنبش کرد است. ددرسه‌های که هم اکنون بزرگ‌ترین قدرت نظامی جهان سرمایه‌داری «دولت آمریکا» در کنار دولت ترکیه درگیر آن است.

اگر روابط بین‌المللی و نقش سرمایه‌ی مالی جهانی و ارتباط مطلوب با بازارهای غرب را در رشد اقتصادی در شرایط جدید با اهمیت بدانیم، ترکیه بشرط حل مسئله کردستان



از موقعیت بهتری نسبت به سایر کشورهای خاورمیانه و دیگر کشورهای اشغال‌گر کردستان برخوردار است، ولی به دلیل برخورد نظامی با جنبش کرد، هم اکنون گرفتار اقتصاد بی‌ثبات با تورمی بالاست.

دولت مردان ترکیه هنوز به این درک دست نیافته‌اند که رابطه بین رشد اقتصادی با ثبات و امنیت امریست حیاتی. فقدان اصلاحات سیاسی، اقتصادی و بهبود توزیع ثروت، ناشی از سیاست‌های دولت‌های چهارگانه در رابطه با کردستان است، در صورتی که تأثیر اصلاحات سیاسی با حل مسئله‌ی کردستان بر رشد اقتصادی انکارناپذیر است. در آن کشورها انتظارات و مطالبات برآورده نشده مردم (بویژه ملت کرد) در صحنه‌ی سیاسی در صورت ادامه با توجه به فاکت عراق و سوریه، عواقب بسیار خطرناکی را در پی خواهد داشت. زیرا بی‌ثباتی سیاسی ناشی از نابرابری سیاسی و به تبع آن نابرابری اقتصادی منجر به تضعیف موقعیت‌های آن کشورها خواهد شد.

سرکوبی مستمر ملت کرد از طرف کشورهای اشغالگر کردستان باعث هزینه‌های هنگفت برای تشکیلات امنیتی و تجهیزات نظامی شده است که کمبودهای زیادی از جمله در زمینه‌های آموزش، بهداشت، رفاه و زیرساخت‌های سرمایه‌گذاری در دیگر بخش‌ها و حتی عواقب منفی برای اقتصاد خاورمیانه و جهان را دارد. کشورهای فوق در صورت ادامه‌ی این روند ممکن است مانند عراق با فروپاشی روبرو شوند. یا ممکن است نیروهای سیاسی افراطی‌تری حتی افراطی‌تر از داعش، پدیدار شوند که دارای راه‌حل‌های جدیدی با زیربناهای مختلف اجتماعی و ایدئولوژیکی باشند.

چنین نیروهای خود با چالش‌های اساسی روبرو خواهند شد. هرچند در سال‌های اخیر فشار برای دموکراتیزه کردن منطقه زیاد شده است، اما توسعه‌ی سازمان‌ها و نیروهای اغلب

مرتجع و استبدادی خارج از چارچوب‌های دولتی نشان می‌دهد که مسائل کشورهای فوق با پیدایش گروه‌های سیاسی و ماورای ملی، مانند القاعده، حزب‌الله، سلفی‌ها، تکفیری‌ها و داعش بازهم پیچیده‌تر و متنوع‌تر خواهد شد.

این پیچیدگی‌ها مانند اوضاع عراق و سوریه برای همه و از جمله ثبات و امنیت اقتصادی جهان، بسیار خطرناک خواهد بود. آن کشورها این موضوع را هم باید درک کنند که نمی‌توانند با تکیه بر وابستگی‌های عمیق مذهبی، ناسیونالیسم شوونیستی به سرکوبی ملت کرد ادامه دهند، بویژه با توجه به این نکته، نیروهای که در ماهیت خود دموکراتیک‌اند، با جنبش کرد هم‌صدا خواهند شد.

تحولات در منطقه قطعی و هم‌اکنون جاری است. آن‌چه که اهمیت دارد چگونگی روند تحولات است که تأثیر در ماهیت ساختارهای آینده‌ی منطقه و خاورمیانه دارد. ماهیت همین تحولات است که اطمینان و یا عدم اطمینان ترکیه به آینده‌ی روابط امنیتی با غرب و تلاش برای اتمی شدن در کنار ایران احتمالاً اتمی مشخص خواهد کرد. مانند موقعیت ایران در قبل و بعد از انقلاب ۱۹۷۹.

کردستان، در صورت عدم حل موضوع آن، یکی از منابع پایدار بحران بین کشورهای منطقه است که می‌تواند به جنگ‌های بزرگ‌تری منجر شود. مانند نتیجه‌ی حاصل از قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر بین ایران و عراق.

از طرف دیگر خاورمیانه بویژه کشورهای چهارگانه، به دلیل وجود منابع انرژی دارای ابعاد اقتصادی ژئوپولیتیک و همواره مورد مداخله بوده‌اند.

در آینده انرژی آب و مسائل زیرساختاری، تغییرات اساسی را در محیط استراتژیک ایجاد خواهد کرد. به دلیل وجود با ارزش‌ترین منابع آب خاورمیانه در کردستان که اسرائیل هم بدان چشم دوخته است، تحولات کردستان بیشتر مورد توجه خواهد بود.

هم اکنون رقابت بر سر منابع آبی، از منابع اصلی بحران در منطقه است. اکنون آب یکی از مسائل مهم در اندیشه‌ی امنیتی کشورهای منطقه است. نقاط اصلی بحران آب شامل عراق، سوریه و ترکیه است و درگیری بر سر آب رودخانه‌های دجله و فرات و سایر رودخانه‌ها بین ترکیه و سوریه ممکن است خطرناک‌ترین آن باشد. کنترل آب از مناطق مرتفع اهرمی در بحران‌هاست. ترکیه هم اکنون از چنین اهرمی در مقابل سوریه و عراق استفاده می‌کند تا عملیات جنبش‌کرد را کنترل کند. بنابراین در هر روند تجدید ساختارهای سیاسی، حذف ملل (مانند ملت‌کرد) و یا گروه‌های به قدرت نرسیده عامل بی‌ثباتی خواهد بود.

در آن صورت سه راه برای ایجاد ثبات وجود دارد، یا از طریق دیکتاتوری و سرکوبی و این یعنی وضعیتی بدتر از سابق. یا از طریق موازنه‌ی قدرت، یعنی انعطاف‌پذیری، ائتلاف و یا پیمان‌های نظیر پیمان‌های سابق سنتو و بغداد و توجه مستمر به رفتار کشورهای همسایه که در آن صورت بدون حل مسئله کردستان و بدون حضور فعال ملت‌کرد موازنه‌ی قدرت امکان‌پذیر به نظر نمی‌رسد، چون خود جنبش‌کرد موجب بروز تنش و تضاد بین دولت‌هاست. در حالت سوم از طریق توسعه‌طلبی منطقه‌ای ممکن است ثبات مورد توجه قرار گیرد. منظور از توسعه‌طلبی منطقه‌ای حضور یک قدرت نظامی برتر در منطقه است. از نظر تاریخی مانند حضور انگلستان بویژه در عراق در پایان جنگ جهانی اول و در شرایط حاضر حضور نظامی آمریکا، یا ممکن است یک قدرت برتر در منطقه ظهور کند.

در این خصوص عامل هسته‌ای تعیین‌کننده است. تلاش ایران برای هسته‌ای شدن در این راستاست. در حالت اول ضمن این که حضور نظامی قدرت خارجی مطلوب هیچ ملتی نخواهد بود، ممکن است خود آن حضور نیز به

بهبود وجود جنبش‌کرد باشد. هرچند در حال حاضر و با توجه به بحران سیاسی و نظامی در سوریه و عراق؛ گروه‌هایی نظیر داعش و سایر گروه‌های بنیادگرا توجهی برای حضور قدرت غرب در منطقه‌اند، اما سیاست‌های بنیادگرایی آنان نه در شرایط جهانی حاضر و نه از لحاظ مشروعیت در بین مردم منطقه شانس برای بقاء پایدار ندارند. در حالت دوم هم با توجه به قدرت اتمی اسرائیل ممکن است مشکلات خاص خود را به دنبال داشته باشد. بنابراین از هر زاویه که نگاه کنیم منابع اصلی بحران در کشورهای منطقه داخلی و مهم‌ترین آن مسئله‌ی کردستان و جنبش‌کرد می‌باشد. از این جهت حل آن به نفع همه و در درجه اول ملل ستمگر است. در صورت دمکراتیزه کردن منطقه و با مشارکت همه با حقوق، مزایای و تعهدات برابر، کشورها و ملل چنین تهدیدی را برای هم ایجاد نمی‌کنند.

بحران‌های قومی و ملی، ارتباط نزدیکی با منافع اقتصادی و سیاسی نخبگان قدرت دارد که بسیاری از آن‌ها مانند مقامات سیاسی و نظامی شوونیست ترکیه، تلاش دارند موقعیت خویش را در جهان مملو از تحولات سریع اقتصادی و سیاسی حفظ کنند.

مورد عراق، سوریه، لیبی، افغانستان و یوگوسلاوی سابق نشان داد که دانش و تکنولوژی مبتنی بر آن عامل اصلی برای تخریب و یا تولید است. اوضاع بعد از اشغال افغانستان و عراق از سوی آمریکا این امر را ثابت کرد که اتکای بیش از حد به فناوری اطلاعات و تکنولوژی نظامی و نادیده گرفتن راه‌حل‌های سیاسی و حقوقی و دموکراتیک، می‌تواند خطرناک باشد. شبکه‌های هوشمند، هواپیماهای هوشمند، بمب‌های هوشمند نمی‌توانند جایگزین پیکار جویان روی زمین شوند.

* منبع: کتاب «پدیده جهانی شدن و تأثیر آن بر آینده کردستان» چاپ سوند. اثر نگارنده (خانی‌گالبات)